

مصاحبه رادیو سپهر با محمد رضا شالگونی

جمعه ۲۹ آبان ماه ۱۳۸۸ برابر با ۲۰ نوامبر سال ۲۰۰۹ میلادی
(مسائل منطقه، مقابله با جمهوری اسلامی و تعرض خارجی)
* مسلم است که سیاست خارجی و سیاست داخلی دموکراسی و آزادی در ایران راه خیلی شناخته شده و روشنی است و آن در مخالفت و ضدیت قطعی با جمهوری اسلامی و البته در مقابله با تعرض ها و زورگونی های غرب هم هست؛ آنجانی که تعرض بکنند.
* ضد امپریالیسم بودن حتماً لازمه اش این است که دموکراتیک باشید و حاکمیت مردم، منافع آنها را در نظر بگیرید. جمهوری اسلامی تجسم صریح نقض حاکمیت مردم است.
* اگر ضد امپریالیسم به معنای دفاع از دموکراسی و حاکمیت مردم هست، درست با همان منطق حتماً باید علیه جمهوری اسلامی هم بود. بقیه در صفحه ۸

سخنی با جوانان شرکت کننده در جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران!

احمد نوین

" تا زمانی که اس و اساس قوانین کشور بر چنین پایه ای استوار است، تا زمانی که اداره کشور بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی است، باید بصراحت گفت که فرهنگ غالب بر طبقه حاکمه در ایران، فرهنگ قبیله ای است. فرهنگی است که تقدیر را جبر میداند و عملاً اختیار را نمی بیند (و یا القاء مینماید که نمیبند!) . با تبعیت از چنین فرهنگی - علی رغم همه فداکار های - جامعه عملاً از فرهنگ قضا و قدر پیروی خواهد کرد. برای رهانی از این "سرنوشت" ، باید این دور باطل را گسست. ".
بقیه در صفحه ۲

ادعای تازه رژیم: قرص در سالاد، علت مرگ پزشک کهریزک
بقیه در صفحه ۱۲



سرکوب شدید فعالین دانشجویی،

نشانه ترس رژیم از

تکرار ۱۳ آبان در ۱۶ آذر است.

هر چه به روز ۱۶ آذر نزدیک تر می شویم، سرکوب دانشجویان و فعالیت های دانشجویی شدیدتر، وحشیانه تر و دامنه دارتر می شود. بقیه در صفحه ۱۲

شیوع آنفولانزای خوکی در ایران،

قتل عام خاموش مردم

تهمینه بقایی

* آنفولانزای خوکی می تواند ظرف دو سال آینده جان ۲ درصد جمعیت ایران، معادل ۴۲۰ هزار نفر را بگیرد؛ رقمی که به کل کشته شده گان ۸ سال جنگ با عراق نزدیک است. بقیه در صفحه ۱۶

نماینده سازمان ملل متحد :

زنان افغانستان در دهکده ها و بازداشتگاه ها و حتی در

درون خانه ها در معرض خطر تجاوز جنسی،

و ضرب و شتم قرار دارند. بقیه در صفحه ۷

اعتراض تشکل های کارگری به احضار و محاکمه کارگران

از نظر ما کارگران، مجرمان واقعی.. آن هایی هستند که با حذف یارانه های کالاهای اساسی مثل نان و آب و برق و تلفن و سوخت و تحمیل فشار مضاعف به مردم کارگر و مزد بگیر، این طبقه را بیش از پیش به بی حقوقی کامل و فقر مطلق و افلاس می کشانند نه کارگران و فعالینی همچون منصور اسالو و ابراهیم مددی و علی نجاتی و فریدون نیکو فرد و جلیل احمدی و قربان علی پور و محمدحیدری مهر و محمد اشرفی و بسیاری دیگر....
بقیه در صفحه ۱۳

گفتارهای سیاسی رادیو راه کارگر

نگاهی به رویدادهای کارگری ایران در هفته ای که گذشت!

سیاست ماجراجویانه هسته ای رژیم،

عامل افزایش خطر تشدید تحریم اقتصادی مردم ایران!

جنبش زنان ایران و مبارزه با خشونت!

بقیه در صفحه ۱۴

به خشونت علیه زنان باید پایان داد!!!

آزاده ارفع

بقیه در صفحه ۱۵

سخنی با جوانان شرکت کننده در جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران!

احمد نوین

" تا زمانی که اس و اساس قوانین کشور بر چنین پایه ای استوار است، تا زمانی که اداره کشور بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی است، باید بصراحت گفت که فرهنگ غالب بر طبقه حاکمه در ایران، فرهنگ قبیله ای است. فرهنگی است که تقدیر را جبر میداند و عملاً اختیار را نمی بیند (و یا القاء مینماید که نمیند!) . با تبعیت از چنین فرهنگی - علی رغم همه فداکار های - جامعه عملاً از فرهنگ قضا و قدر پیروی خواهد کرد. برای رهائی از این "سرنوشت"، باید این دور باطل را گسست."

واقعیت اینست که روح الله خمینی در زمانی که در اپوزیسیون رژیم محمد رضاشاه بود، بر علیه آزادی و برابری در جامعه ایران بصراحت، سخن نگفت. از جمله نگفت که " قلم ها را بشکنید." برعکس، در تابستان و پاییز ۱۳۵۷ زمانی که او در " نوفل لوشاتو " (پاریس) اقامت داشت گفت: شاه آزادی را در ایران کشته است، اما، در حکومت اسلامی، همه آزاد خواهند بود که عقایدشان را ابراز و اعلام نمایند.

خمینی گفت: در حکومت اسلامی ایران، همه احزاب (از جمله حزب کمونیست) می توانند به آزادی فعالیت نمایند. او میگفت: شاه مملکت را چایید و مردم را بخاک سیاه نشاند است. اما، در حکومت اسلامی ایران آب، برق و ... برای مردم ایران مجانی خواهد شد. او بدرستی رژیم سرکوبگر شاه را متهم میکرد که ایران را به زندانی به وسعت کشور تبدیل نموده است. او وعده میداد که در جمهوری اسلامی، زندانها تبدیل به پارک و مهد کودک خواهند شد. پس از سقوط رژیم شاه و تشکیل دولت موقت مهدی بازرگان، اجزاء تشکیل دهنده نظام جمهوری اسلامی ایران، بصراحت برای همگان روشن نمود و لذا اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران که بر علیه ظلم و ستم دربار، عارت ثروت های ملی توسط دولتهای امپریالیستی و شرکتهای چند ملیتی بویژه کمپانی های ایالات متحده امریکا و شخص محمد رضا شاه قیام نموده بودند (در فقدان رهبری مترقی و سازماندهی مستقل و سراسری خودشان)، رهبری روح الله خمینی را بر علیه رژیم ستم شاهی، پذیرفتند.

البته باید بخاطر آورد که قلع و قمع خونین عناصر و تشکل های مترقی در رژیم شاه نیز از جمله در ساختن زمینه های فقدان رهبری و جنبش ترقیخواهانه سراسری مردم ایران، بسیار مؤثر بود. بر چنین بستری، زمانی که " بالائی ها" نتوانستند به گونه گذشته به زمامداری بپردازند و " پائینی ها" نیز دیگر حاضر نبودند که حاکمیت " بالائی" ها را بپذیرند - در خلاء رهبری و تشکیلات مترقی و سراسری در کشور - خمینی و یارانش بکمک شبکه سراسری مساجد، توانستند این خلاء را پر کنند و لذا، روح الله خمینی، رهبر بلامنازع جنبش ضد سلطنتی مردم ایران شد. در سایه همین رهبری و اعوان و انصار او بود که مردم در همه پرسه فروردین ۱۳۵۸ خود را با دو اترناتیو " جمهوری اسلامی؛ آری یا نه " روبرو دیدند و کلاه گشاد نظام جهل و جنایت کنونی، بر سرشان رفت و آینده تیره و تار در مقابلهشان قرار گرفت.

ضرب المثلی است که میگوید جاده جهنم را با سنگفرش های حُسن نیت، ساخته اند. به کلام دیگر نیت خوب برای برقراری خوبی ها کافی نیست! چگونگی رسیدن به هدف نیز در فرم گیری هدف بسیار تأثیر گذار است. این نکته مهمی است. نمیتوان چشم مردم را بست و انتظار داشت که آنان مسیر درست را پیدا نمایند. هدف، وسیله را توجیه نمی کند.

در سال ۱۳۵۷، هر بار که نیروها و عناصر مترقی مردمی میخواستند در باره چگونگی تعیین شعارهای جنبش و خواست های مطالباتی آن بحث و گفتگو نمایند، با خشم عناصر وابسته به مراکز " روحانی " و یا " رهبری " (اعم از معمم و مکلا) روبرو میشدند.

نظر عناصر و نیرو های وابسته به محافل مرتبط به " رهبری " این بود: " بحث، بعد از انقلاب ". آنان همانند شخص خمینی، " پیروزی " را در " وحدت کلمه " جستجو میکردند. وحدت کلمه از نظر آنان تکرار بدون بحث و گفتگوی شعارها و مطالبات " رهبر "

بود. به زعم آنان؛ غیر از آن و بیش از آن، " وحدت کلمه" را بهم میریخت و بنفع دشمن بود.

" رهبر " و حواریون او این شبهه را تقویت مینمودند که " دیو جو بیرون رود، فرشته در آید." . نوگونی کافی بود که دیو شاهنشاهی از اریکه قدرت بزیر کشیده شود و فرشته نجات (روح الله خمینی) بر اریکه قدرت (رهبری، ریاست جمهوری، ریاست دولت ...) سوار شود، تا ایران جامعه ای آزاد، آباد و مرفه شود. مطالبات کارگران و زحمتکشان (اکثریت قریب به اتفاق شهروندان کشور) پاسخی انسانی یافته و برآورده شود.

عاقبت این دیدگاه، بر جنبش آزادیخواهانه انی که رژیم مستمگر محمد رضا شاه را هدف گرفته بود چیره شد. شاه رفت. خمینی آمد. رژیم شاهنشاهی فرو ریخت و پایه های رژیم جمهوری اسلامی در ایران، گذاشته شد. نتیجه چه شد؟

در نظام ولایت فقیه در ایران، در سه دهه گذشته، سهم کارگران، زحمتکشان و خانواده های آنان، کار و زحمت فراوان، تحمل سیه روزی و عدم برخورداری از آزادی، رفاه و بی پاسخ ماندن مطالبات بحق و انسانی آنان بوده است.

رژیم پادشاهی سرنگون شد، اما، بقایای رژیم فرو ریخته شاه، بلافاصله پس از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بکمک کارگزاران رژیم جمهوری اسلامی آمدند و دستگاه سرکوب نظام پیشین را که در اثر مبارزات و جانفشانی های جوانان، زنان، کارگران، دانشجویان، معلمان، پرستاران... و ملیتهای ساکن ایران، متحمل خسارات فراوان شده بود، ترمیم و باز سازی نمودند.

علاوه بر برقراری مراکز سرکوب قدیم (شهربانی و گارد ویژه آن، ارتش، زندان ها و ...) مراکز جدید سرکوب در سراسر کشور بر پا شد. زندان های مخفی و علنی جدید بی شمار ایجاد شد. در یک کلام، ایران زندان مردمان آزادیخواه و برابری طلب شد.

هیچ زندانی به پارک و مهد کودک تبدیل نشد. آب، برق، تلفن و مسکن (بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و ...) نه تنها مجانی نشد، بلکه قیمت های آنان و قبض های مطالباتی بهای آنها، کمر اقتصاد کارگران و زحمتکشان کشور را در هم شکسته است. زندگی بخش بزرگی از شهروندان کشور در زیر خط فقر به کابوسی بی پایان مبدل شده است. بیکاری و گرانی، گلوئی اکثریت نسل جوان جامعه را روزمره میفشارد و این در حالی است که اقلیتی بشدت مرفه (و ایسته به جناح های رنگارنگ رژیم) نمیدانند در داخل کشور، با ثروت های باد آورده (بخوان حاصل از غارت نیروی کار کارگران و زحمتکشان و چپاول ثروت های ملی) چه باید بکنند. لذا این ثروت ها را همانند رژیم شاه بخارج از کشور منتقل میکنند و یا در راه پروژه های غیر ملی نظیر ماجراجویی های اتمی و غیره (به باد میدهند. (بخوان به بدست صاحبان زر و زور در سطح بین المللی - دلالان جامعه بین المللی - میسپارند).

در کنار و بموازات چپاول ها، در ۳۰ سال گذشته، هر صدای حق طلبانه و آزادیخواهانه و برابری طلبانه با دستگیری، زندان، شکنجه و اعدام پاسخ گرفته است. روزنامه های غیروابسته به مراکز قدرت، تعطیل شده اند. نمایندگان مجالس (همانند رژیم گذشته (فرمایشی و بله قربان گو شده اند.

پس از اشغال سفارت امریکا در تهران (۱۳۵۸)، حاکمیت دیگر حتی اپوزیسیون وفادار به نظام جمهوری اسلامی (که قانون اساسی نظام، مجلس خبرگان رهبری، اصل ولایت فقیه و نظارت استصوابی برانتخابات را پذیرفته اند) را نیز بر نتافت.

در این نظام نیز همانند رژیم گذشته، کاندیداهای شرکت در مجلس رژیم و یا کسب مقام رئیس قو مجریه و ..، نه توسط مردم، که توسط ارگان حافظ منافع حاکمیت (و در رأس آن ولی فقیه) منصوب میشوند. آزادی مردم در کاندید شدن، کاندید کردن و رای آزادانه به کاندیداهای مورد نظر، پامال میشود. ارگان نظارت استصوابی، تنها به معنوی از افراد از میان صدها و هزاران کاندید اجازه میدهند که در رقابت های " انتخاباتی " شرکت نمایند. در حقیقت جمهوری اسلامی، مردم ایران را شایسته حق تشخیص نمیشناسد.

در همین " انتخابات " ها هم، کسانی به نمایندگی مجلس و یا ریاست جمهوری میرسند که از صافی های متعدد و مورد پذیرش رهبر و اعوان و انصارش - در آن مقطع - گذشته باشند. در مورد رئیس قوه قضائیه و رؤسای نیروها سرکوب در جمهوری اسلامی ایران،

ولی فقیه حق انتصاب این رؤسا را، مستقیم و غیر مستقیم بخود اختصاص داده است.

در یک کلام، در جمهوری اسلامی ایران همه مقدرات، بنابر هوا و هوس های " رهبر نظام" تعیین میشود. شاه رفت، حکومت مورثی موقوف شد. اما شاهنشاهی و نظام استبدادی، تحت لوای "رهبر نظام"، عملاً به حیات خویش ادامه داده است. محمد رضا شاه پهلوی رفت، اما، بر تخت سلطنت استبدادی در ایران، خمینی و خامنه ای تکیه زدند.

اگر در جنبش مشروطه در بیش از صد سال قبل، ملاها و رَجُل مرتجع آن زمان که معتقد بودند " طایفه نسوان، مجانین و ورشکستگان به تقصیر " همه در یک سطح قرار دارند، موفق شدند زنان را از حق شرکت در انتخابات محرومند نمایند، اما، زعمای قوم در جمهوری اسلامی ایران اینبار موفق شده اند که نظرات کهنه شده ارسطو در ۲۳۰۰ سال قبل را در اداره جامعه بکار گیرند.

اکنون که در نتیجه پیشرفت های جامعه بشری و تأثیرگذاری آن بر جامعه ما، دیگر نمیتوان حق رای زنان را نفی نمود، کوردلان صاحب نظر رژیم اسلامی در ایران در عمل با تقسیم جامعه به " مردم دو گروه بیشتر نیستند. آزاد و برده."! اصل آزادی تفکر و حق رای همگانی را در هزاره سوم، به زیر پا گذارده اند. ارسطو اختلافات در درجات فهم و شعور آدمی را بهانه قرار داده بود و نتیجه گرفته بود که؛

" گروهی غفلا که در حکم مغز جامعه هستند. و گروهی عامه، که نیروی عقل کم دارند، ولی، نیروی بدنی زیاد. بالنتیجه در حکم بازوی جامعه هستند. بازوی جامعه باید از عقل تبعیت کند.

بنابر این، در یک مدینه، مردم جمعی صاحبان حقوق و سروران خواهند بود و اکثریتی کارگران و بردگان. این تقسیم یک اصل خدائی است، زیرا خداوند عقل را بین مردم به تسای تقسیم نکرده است."

علت غلبه این ذلت بر سرنوشت مردم ایران چیست؟ بررسی جامع این امر، از حد این مقاله خارج است و نیاز به فرصتی دیگر دارد. اما بطور مختصر میتوان ملاحظاتی را مطرح نمود. علت غلبه این ذلت را نمیشود در یک موضوع خلاصه کرد. اما با بررسی گذشته و پروسه ای که بقدرت گیری نظام جمهوری اسلامی در ایران منجر شد، شاید در آینده، در حد امکان بتوان از تکرار آن نکاتی که این چنین وضعیت غیر انسانی را برای مردم ایران رقم زده است، جلوگیری نمود.

بررسی گذشته میتواند مصالح خوبی برای مطالعه زمان حال - برای آنان که گذشته را چراغی فرا راه آیند ببینند- بدست دهد و پیش بینی های محتمل را، فرا روی ما قرار دهد.

بسیاری از ما عادت کرده ایم که ناتوانی هایمان در ساختن یک جامعه مترقی را، به دست های مرموز و نابکار نسبت بدهیم. برای اکثریت ما راحت تر بوده است که در عمل از فلسفه ارسطو پیروی کنیم و یا بی علافگی مان به منافع عمومی - اجتماعی را با توسل به توجیه انتخاب بد، در مقابل بدتر، توضیح دهیم.

نتیجه اینست که پس از آنکه با فداکاری ها و جانفشانی ها، از چنگال خون ریز خودکامه ای رها شده ایم، کوتاه مدت پس از آن، خود را مجدداً در چنگال خودکامه دیگری "اسیر" دیده ایم. سپس با تکیه به ذهن ساده اندیش، عدم توفیق جامعه در تامین حقوق سیاسی، اجتماعی - اقتصادی را به خود کامگی نسبت میدهم و توجه نمیکنیم که خود کامگی، از عمل متقابل بسیاری از پدیده های اجتماعی بوجود آمده است.

توجه نمیکنیم که خود ما، جنبش ما و راه هایی را که پیموده ایم و چگونگی برداشتن قدم های خود ما در این راه؛ از جمله سر سپردن به حسن نیت "رهبران خود گمارده" و یا عدم کنکاش در تحلیل های ساده لوحانه، جلوگیری از بحث و تبادل نظر در رابطه با این "تحلیل" ها و شعارها، خود از اجزاء زمینه ساز غلبه خودکامگی بر جامعه است.

بسیاری از ما مردم، تفکر قبیله ای بر افکارمان غلبه دارد. در این تفکر انسان به تبع چگونگی تلقی اش از جهان، خود را سرنوشت ساز نمیداند و بر این باور است که قادر به اصلاح بنیادی نهادهای اجتماعی نیست و خود را ناگزیر میبیند که با رضایت به تغییرات

احتمالی جزئی در ساخت نظام موجود، امیدوار باشد که بهبودی هرچند جزئی در زندگیش ایجاد شود.

انسان با چنین تفکر سنتی، از آنجا که خود را قادر به تغییر بنیادی نمیبیند، لذا کمتر در جهت تغییر بنیادی نیرو میگذارد و متأسفانه، عمدتاً در این جهت حرکت نمی نماید. تبدیلی در تفکر، بیشتر بر او غلبه دارد. از مسنولیت پذیری و فکر و تعقل میگریزد. این شیوه تفکر و نگرش به وضعیت جامعه، فکر انسان را از مصائب و مسنولیت ها و زحمت تصمیم گیری ها، "رها" میسازد.

بر اساس این شیوه تفکر و نگرش است که تئوری تقسیم جامعه به " مردم دو گروه بیشتر نیستند. آزاد و برده."! جان میگردد و ما مردمان لگد مال شد در طول تاریخ، غالباً در زمانی که بالایی ها نتوانسته اند به شیوه سابق خود کامگی نمایند و در میانشان اختلافات و درگیری هائی ایجاد شده است، با استفاده پهنه از شکاف های ایجاد شده دربالا، زمینه را برای گسترش مبارزات مان مساعد تشخیص داده ایم، اما، نتوانسته ایم در انتها، مهر سرنوشت ساز خودمان را بر تحولات جامعه بکوبیم.

لذا در پایان هر منازعه ای دربالا (و یا تحولات اجتماعی) ، عموماً قدرت از دست بخشی از طبق حاکمه ، بدست بخش دیگری از همان طبقه منتقل شده است. (و یا همچنان در دست حاکمیت باقی مانده است.) بدون آنکه تغییرات چشمگیری در زندگی اکثریت قریب به اتفاق مردم - به نفع مردم - ایجاد شده باشد.

به سرنوشت خودمان در چند دهه اخیر توجه کنیم. آن ساده اندیشی های عامیانه در قبل و بعد از انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. آن "تحلیل" های عامیانه ای که پایه های پذیرش " نظام جمهوری اسلامی ایران" را ریخت و از بحث و تبادل نظر در مورد چگونگی شکل گیری قدرت جدید، پس از سقوط نظام پادشاهی، جلوگیری کرد، آیا عملاً شباهت هائی انکار ناپذیر با تفکر؛ تقسیم جامعه به " مردم دو گروه بیشتر نیستند. آزاد و برده."! نداشت؟ اگر نداشت، چرا اکثریت ما مردمی که با فداکاری ها بسیار بمیدان آمدم و رژیم ستم شاهی را سرنگون کردیم، به "امام" و نظام اش تمکین کردیم؟ بدون آنکه اکثریت قریب به اتفاق ما بر چگونگی این نظام غیر انسانی، کوچکترین اشرفی داشته باشیم؟ بدون آنکه اکثریتی ما که مسخ شده در فریبکاری های روح الله خمینی و اعوان و انصارش شده بودیم، عملاً تمایلی به مباحثی غیر آنچه خمینی فریبکار عرضه مینمود نشان بدهیم؟ بدون آنکه اکثریت ما تلاش های جدی و پیگیری نمائیم که سازمان ها و تشکیلات مستقل خودمان را برای دستیابی به خواسته های بحق مان در مسیر آزادی و برابری بوجود آوریم و در سراسر کشور سامان بدهیم؟ و یا لاقلاً آن تشکل هائی را که مستقل از حاکمیت و قبل و بعد از دوران انقلاب، برای دفاع از دست آوردهای انقلاب بوجود آمده بودند، بطور جدی مورد حمایت و پشتیبانی پیگیر قرار ندادیم.

بپذیریم که اکثریت ما مردم، ابتدا فریب و عاقبت شکست خوردیم. بپذیریم که با حرکت از ناتوانی ذهنی مان در عدم پاسخگویی به مقولات پیچیده تر، فکر و ذکر و عمل مان را در اختیار ذهنیات بیمار گونه تمامیت خواهانه " رهبر انقلاب" قرار داده بودیم و هر چیز غیر از آن را غیر خودی و یا وابسته به دشمن می پنداشتیم. و یا لاقلاً در رابطه با دشمن تراشی های " رهبری انقلاب" مداخله نمی نمودیم و عملاً در قلع و قمع " دشمن " ، دست رهبر را باز گذارده بودیم.

به گذشته ها برگردیم و عدم پیگیری های خودمان و چیره گی های دشمنان مان بر خودمان را مرور کنیم :

* - بیش از یکصد سال از انقلاب مشروطه و "توشیح" آن حکم تحت فشار توده مردم، توسط شاه قاجار (۱۲۸۵ شمسی) گذشته است. رسالت آن انقلاب این بود که حکومت را، مشروط به قواعد و قوانینی نماید که توسط نمایندگان حقیقی مردم وضع شده بودند.

* - آن انقلاب با کودتای محمدعلی شاه قاجار، بمباران مجلس و استبداد صغیر، روبرو شد. برخی از آمران سرکوب انقلاب مشروطه در آن دوران، نظیر محمدعلی شاه قاجار با خفت و خواری به سفارت روسیه پناهنده شدند و رهبر روحانی مشروعه خواهان، شیخ فضل الله نوری، در میدان توپخانه تهران به دار آویخته شدند. اما مردم بی سازمان، نتوانستند حاکمیت خویش را برقرار نمایند.

* - رضا خان میرپنج به اشاره ژنرال آبرون سایید و بخواست دولت انگلیس، در اسفند ۱۲۹۹ شمسی کودتا میکند و زمام امور را در

دست میگردد و در ۱۳۰۴ به کار خاندان سلطنتی قاجار پایان میدهد و خود را شاه ایران میخواند و تا شهریور ۱۳۲۰ حکومت استبدادیش را برقرار میکند.

* - اشغال کشور توسط نیروهای متفقین در شهریور ۱۳۲۰ به برکناری حکومت رضا شاه (که در سال های آخر حکومت اش بسوی هم پیمانی با آدولف هیتلر، رهبر فاشیست آلمان، رفته بود) منجر شد، تمامی نیروهای مسلح حکومت بسرعت درهم شکست و خود رضا شاه به جزیره موریس (افریقای جنوبی) تبعید شد و کشور دچار بی ثباتی ها متعدد میشود.

[بد نیست که در اینجا توجه داشته باشیم که عدم اتکاء رضا شاه به مردم و تمایل به یک قدرت خارجی در آن زمان (فاشیسم هیتلری در سال های آخر سلطنت اش، عاقبت زمینه اشغال کشور در ۱۳۲۰ و مداخله متفقین در کلیه امور داخلی ایران را باعث شد که نتیجه آن از جمله آغاز سلطنت محمد رضا شاه پهلوی شد . ۱۲ سال بعد (۲۵ مرداد ۱۳۳۲) عدم اتکاء محمد رضا شاه به مردم ایران و فرار او از کشور، زمینه ساز خیانت محمد رضا شاه پهلوی در سر سپردگی تام و تمام به امپریالیسم ها، بویژه امپریالیسم امریکا، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرنگونی دولت ملی دکتر محمد مصدق، برقراری دولت دست نشانده ابولفضل زاهدی و در تداوم آن تبدیل شاه ایران به ژاندارم قدرت های چپاولگر امپریالیستی در منطقه خلیج فارس شد. امری که کشور ما را بمدت یک ربع قرن، عمدتاً به محل تاخت و تاز و چپاول قدرت های سرمایه داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم امریکا تبدیل کرد.

* - حکومت ملی مصدق در سال ۱۳۲۹ بر سر کار آمد و در ۱۳۳۰ با پشتیبانی عظیم مردم موفق شد از امپریالیسم انگلستان خلع ید نماید و صنعت نفت را ملی نماید. حمایت توده ای و سراسری از حکومت مصدق تا مرداد ۱۳۳۲ ادامه می یابد، اما، عمدتاً بنا بر تداوم تسلط فرهنگ قبیله ای بر افکار توده های حق طلب، تشکیلات مستقل، سراسری، توده ای و متکی به مردم که بتواند دستاوردهای آن نهضت عظیم را حفظ و در مقابل کودتا چپان متکی به دربار محمد رضا شاه و CIA (امریکا) مقاومت نمایند، بوجود نمی آید.

دولت ملی مصدق با صرف مبلغ ۱۹ میلیون دلار ، توسط جاسوسان امریکایی و حمایت " لباس شخصی " های آن زمان [برهبری شبیان جعفری (معروف به شعبان بی مخ)] و دیگر ایادی دربار شاه و مامورین دول امپریالیستی درایران، سقوط میکند. آزادیخواهان دستگیر، زندانی و تعداد قابل ملاحظه ای اعدام میشوند و خفقان گسترده و حکومت استبدادی محمد رضا شاه بر مردم ایران تحمیل میشود. دوران سلطه بلامنازع امپریالیسم امریکا و هم پیمانانش به مباشرت دربار و شخص محمد رضا شاه پهلوی بر همه ارکان زندگی اجتماعی- اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه آغاز و با غارت نیروهای کار و ثروتهای ملی مردم تا ۲۵ سال بعد (۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷) ادامه می یابد.

دورانی که با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و با ورود ریچارد نیکسون (معاون جمهوریخواه ریاست جمهوری امریکا) در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و سرکوب دانشجویان دانشگاه و قتل سه دانشجوی (شریعت رضوی- قندچی - بزرگ نیا) آغاز شد و با مبارزات مردم و سرکوب های حکومت کودتا ، با فراز و نشیب های متعدد تا سال ۱۳۵۶- سال آغاز فعالیت های جدید مردمی که به سرنگونی حکومت شاه شد - ادامه داشت.

- در دیماه ۱۳۵۷ محمد رضا شاه بعد از ایجاد شورای سلطنت و انتصاب دولت شاپور بختیار، مفتضحانه کشور را ترک می نماید. در گریز از بازخواست های مردم ایران در دادگاهی عادلانه، از کشوری به کشوردیگر گریخت و عاقبت در تنهایی و موقعیتی که همه دول امپریالیستی حامی حکومت اش، او را تنها گذاشته بودند، در روی تخت چراحی در قاهره، در ۱۳۵۹ جان سپرد.

* - ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با قیام مردم ایران و سقوط پادگانهای ارتش در تهران و دیگر ارگانهای اعمال قدرت رژیم شاه درکشور بدست مردم ، رژیم ستم شاهی به زباله دان تاریخ فرستاده شد. " دیو " رفت، اما، " فرشته " در نیامد. پس از رفتن " دیو " ، دیوی دگر آمد. خمینی " بت شکن " آمد و خود به " بت " دیگری تبدیل شد. جباری از صحنه اجتماعی - اقتصادی کشور خارج شد و جباری دیگر با مردم فریبی، بر سرنوشت کشور ما مسلط شد. ساواک شاه (سازمان اطلاعات و امنیت کشور) که منحل و سپس با تداوم

پایداری مردم درهم پاشیده شده بود، به مساعدت مزدوران سازمان های اطلاعاتی و امنیتی دول متروپل نظیر تیمسار حسین فردوست و گنبدار رونی رئیس دولت موقت نظام خمینی، بازسازی شد. همچنان که دیگر ارگانهای رژیم جدید .

* - اکنون سی سال است که در زیر بیرق نظام اسلامی، دولت های ایدئولوژیک - این بار توتوکراتیک - ولی فقیه، بر سرنوشت کشور حکم میرانند.

مردم ایران، محمد رضا شاه را فراری و نظام اش را واژگون نمودند، اما :

۱ - بعلت عدم آشنائی جدی به دموکراسی و عدم تلاش سازمان یافته و سراسری در حفظ و گسترش سمبل های اقتدار مردمی، جهت حراست حق تعیین سرنوشتشان،

۲ - با مساعدت ها بقایای رژیم شاه و بیعت اکثریت قریب به اتفاق آنان (اعم از روسای کشوری و فرماندهان نظامی) با روح الله خمینی و دولت موقت اش و حمایت های موثر برخی از محافل قدرت در جهان سرمایه داری،

۳ - غلبه این تصور عامیانه بر اکثریت مردم در ایران که " چون دیو بیرون رود، فرشته در آید." و اقتدا به رهبر بلامنازع روانه خمینی،

۴ - عدم توجه به هشدار ها و فعالیت های عناصر و نیروهای مبارز مردمی، در مورد غلبه فاشیسم بر جامعه،

۵ -

ابتدا انقلاب با سرکوب عناصر و نیروهای مردمی، تعطیلی روزنامه های مخالفان، سرکوب دانشجویان و دانشگاهیان، سرکوب اعتراضات آزادیخواهانه زنان، کارگران، جوانان و ... مواجه شد و سپس حاکمیت رژیم قرون وسطائی و لایه فقیه ، تمامی دست آوردهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ را بر باد داد .

نظام ولایت فقیه با استحکام پایه های جمهوری اسلامی در ایران و استقرار ارگان های دست نشانده ولی فقیه، نظیر کمیته ها، ستادها، سپاه پاسداران، مجلس خبرگان رهبری، نظارت استصوابی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، تفویض اختیارات نیمه خدائی به شخص ولی فقیه و ... سلب اختیار از مسلم مردم، نظیر کاندید و انتخاب شدن و حق تعیین سرنوشت توسط مردم، و کوتاه سخن استقرار استبداد بر همه شئون اجتماعی - اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه، همه دستاوردهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه یکصد سال گذشته مردم را مورد هجوم قرار داد.

البته میتوان به نهضت ها و مبارزات ترقیخواهانه دیگری و اهداف آنها در تاریخ یکصد سال اخیر مرد ایران اشاره کرد، اما برای اختصار کلام در سطور فوق، تنها به سه نمونه عمده از اینگونه تحركات اشاره شد.

یکی از نشانه های پیشرفت فکری و علمی بشریت مترقی، قطع رابطه با تحلیل های ساده گرایانه و عامیانه بنفع تحلیلهای دقیق منطقی و توجه به پیچیدگی معضلات جامعه و چند عاملی آنها است. این تلاش بما کمک مینماید که از تفکر سنتی که بر افکار اکثر مردم ما غلبه دارد فاصله بگیریم. در تفکر سنتی، انسان به تبع برداشت اش از جهان خارج از ذهن، خود را برای درک واقعیت ها و راه برون رفت از آن، قادر نمی بیند.

انسان سنتی وابسته به تفکر قبیله ای، عمدتاً بر این باور است که حاکمیت در نظام موجود بدست نیروهای مرموز و تواناتر از او سپرده شده است. لذا او ناچار است که از سرنوشت مقدر خویش پیروی نماید. (در این رابطه توجه به "استدلال" مجلس خبرگان رهبری، که رهبر نظام را "کشف" مینماید! عبرت انگیز است. این "کشف" احمقانه برای آنکه بیشتر مشروع جلوه داده شود، بنابر اظهار نظر یکی از علمای دین و عضو مجلس خبرگان رهبری، در ارتباط با امام زمان، است. البته در نظام پادشاهی نیز ، سلطنت " موهبتی " الهی معرفی میشد.)

همانگونه که انسان قبیله ای، در مقابله با زلزله، سیل و یا آفات کشاورزی در سطوح وسیع خود را ناتوان میدید و آنها را مشیت الهی میدانست و تصور مینمود که باید صبر و انتظار پیشه نماید تا برحسب مشیت الهی، روزگار بهتری فرارسد، اکنون نیز انسان سنتی در مورد حاکمیت، انتظار دارد که همه "اسباب و علل" فراهم شود تا آنگاه با بحکومت رسیدن "حاکم عادل" ، خانه خرابی ها و

مصیبت هایش تخفیف یابد و زندگی بهتری نصیب اش شود.. بنا بر این تفکر، او نه بدنبال تغییر اساسی و بنیادی در جامعه است و نه پیگیرانه بدنبال ایجاد "اسباب وعلل" آن.

انسان با تفکر قبیله ای، از کسانی که "کاتد" هستند که "حاکم عادل" بشوند و زندگی بهتری به مردم "ارزانی" دارند، نمی پرسد که:

* - در حکومت شما، حق مسلم توده ها در دستیابی به دارو و درمان بر مبنای کدامین قانون پاسخ خواهد گرفت؟

* - حداکثر ساعات کار در هفته برای کارگران و زحمتکشان چگونه خواهد بود؟

* - حداقل حقوق ماهانه کارگران و زحمتکشان که کفاف یک زندگی انسانی در خور انسان هزاره سوم را بدهد، چقدر است؟

* - حق مسلم کارگران و زحمتکشان در رابطه با اعتصاب، تشکل مستقل و .. چگونه خواهد بود؟

* - برابری حقوق زن و مرد در حاکمیت "حاکم عادل" بنا بر کدامین قانون و به سرانجام خواهد رسید؟

* - در مورد حقوق مکفی بازنشستگان و تامین زندگی انسانی برای آنان، چه تغییراتی در دستور کار قرار دارد؟

* - حقوق دوران بیکاری کارگران و زحمتکشان و رابطه آن با خط فقر چیست؟ و برای تحقق این حق، حق چه قوانینی میبایست در دستور کار جامعه قرار بگیرد؟

* - در مورد حق مسلم انسان در رابطه با مسکن و انطباق این حق بر دستاوردهای بشریت مترقی، چه تحولاتی باید انجام بگیرد؟

* - حق آموزش و پرورش رایگان برای همه شهروندان و چگونگی محقق خواهد شد؟

* - حقوق ملل ساکن در کشور و خواست های انسانی آنان چگونه تحقق خواهد یافت.

* - برقراری آزادی های بی قید و شرط سیاسی در جامعه و بویژه آزادی ایجاد تشکل های مردمی و آزادی حق اعتصاب کارگران و زحمتکشان در نظام آینده کشور چگونه تضمین خواهد شد؟

*
انسان با تفکر قبیله ای، به وعده و وعیدهای کلی مدعی حاکمیت عادلانه دلخوش میدارد. لذا، هرگاه که بالائی ها نتوانند به شیوه گذشته بحکومتشان ادامه دهند و دیگر مدعیان حکومت برای حفظ و یا گسترش منافع خودشان بمیدان آیند و لزوم تغییراتی را (نه تغییراتی اساسی، که غالباً فرعی در نظام حاکم) را مطرح نمایند، انسان های سنتی، بدنبال تغییراتی که متصوراً "اسباب و علل" آن فراهم آمده است، میروند.

اکثریت قریب به اتفاق عناصر جامعه ای که تفکر قبیله ای در آن غلبه دارد، زمانی که بنابر واقعیات سخت زمینی و مشقت های زندگی روزمره و تداوم خفقان حاکم بر جامعه، بر لزوم تغییر پای میفشارند (از آنجا که بنابر حاکمیت خفقان و تفکر عقب مانده طبقه حاکم و عدم توانایی در سازماندهی تشکل مستقل خودشان و ناتوانی عناصر و تشکل های مترقی در رابطه با وظائفشان، درک درستی در رابطه با تغییرات مناسبات بنیادی ندارند) بدنبال آن هستند که اگر جباری از صحنه سیاسی خارج شد، شخص مقتدر دیگری (با "چهره ای انسانی") که امید به مهربانی و رفت او در دلهایشان بوجد آمده است، جای جبار قبلی را بگیرد. این همه زمانی ممکن است که توده حق طلب، خود را دست کم بگیرد و به سازماندهی تشکل مستقل و سراسری خود، بی توجه باشد.

یک بار دیگر به تاریخ یکصد سال گذشته ایران توجه کنیم. حکومت مشروطه، جایگزین حکومت استبدادی نمیشود! سلطنت قاجاریه میروید و سلطنت پهلوی بجای آنان زمام امور کشور را بدست میگیرد. پس از آن همه تلاش ها و مقاومت های مردمی، دولت ملی مصدق بر سر کار میآید، این دولت با کودتای CIA سرنگون میشود، مقاومت گسترده و سازمان داده شده توده ای بمیدان نمیآید و حکومت وابسته به امپریالیسم محمد رضا شاه، مجدداً استبداد را بر کشور حاکم مینماید.

حکومت محمد رضا شاه به همت تظاهرات، اعتصاب ها و قیام توده مردم سرنگون میشود، حاکمیت ولایت فقیه و رهبری خونریز روح الله خمینی حاکم میگردد. حاکمیت علی خامنه ای ولی فقیه، مورد تهاجم توده حق طلب قرار میگردد، شعار " مرگ بر دیکتاتور، چه رهبر، چه دکتر" در فضای کشور طنین میافکند، " رهبری " اصلاح

طلب جنبش ، شعار وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را سر میدهد.

به زبان دیگر، " رهبری " اصلاح طلب جنبش ، نه نظام ولایت فقیه، که شخص ولی فقیه موجود (جبار نشسته بر "تخت سلطنت" ولایت) را هدف میدهد. به بیان دیگر در بنیاد باورهای تفکر قبیله ای، تغییرات در همین حد، مد نظر است. لذا، تغییر در نهاد جباریت نیست که در دستور کار تفکر قبیله ای قرار دارد. در نظام فکری قبیله ای، همگی سرنوشتشان وابسته به تقدیر است. این تفکر را ارسطو در ۲۳۰۰ سال قبل چنین فرموله کرد:

" گروهی عقلاً که در حکم مغز جامعه هستند و گروهی عامه که نیروی عقل کم دارند، ولی، نیروی بدنی زیاد و بالنتیجه در حکم بازوی جامعه هستند. بازوی جامعه باید از عقل تبعیت کند.

بنابر این، در یک مدینه مردم، جمعی صاحبان حقوق و سروران خواهند بود و اکثریتی کارگران و بردگان. این تقسیم یک اصل خدائی است، زیرا خداوند عقل را بین مردم به تسای تقسیم نکرده است."

این طرز تفکر، عملاً قرابت چندانی با پذیرش مسئولیت انسان و آزادی اراده او ندارد. در ایران، در نظام پادشاهی، سلطنت موهبت الهی قلمداد میشد که به شخص شاه واگذار شده بود. این "موهبت الهی" بنابر قانون اساسی نظام پیشین، میبایست با نظارت مجتهدان علم، به حاکمیت شاه، عبا قانونیت و مشروعیت می پوشاند.

در نظام جمهوری اسلامی، ولی فقیه توسط " مجلس خبرگان رهبری " کشف! و به مردم معرفی میشود. لذا، بواسطه نمایندگان او در همه نهادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، قضائی و فرهنگی، تصمیم گیری در همه امور تعیین کننده داخلی و خارجی بعهده ولی فقیه است. به واقع حکومت ولی فقیه، مظهر اراده خدا بر زمین است و بقول رئیس جمهور اسبق اصلاح طلب؛ رئیس جمهور در این نظام، فقط یک آپراتچی است. در نظامی که قانون اساسی اش "ولایت فقیه" را پذیرفته است، رئیس مجلس شورای اسلامی ناچار است که به حکم حکومتی ولی فقیه، بحث و تبادل نظر نمایندگان مجلس در رابطه با قانون مطبوعات (و یا هر قانون دیگری) را، موقوف اعلام نماید!

تا زمانی که اس و اساس قوانین کشور بر چنین پایه ای استوار است، تا زمانی که اداره کشور بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی است، باید بصراحت گفت که فرهنگ غالب بر طبقه حاکمه در ایران، فرهنگ قبیله ای است. فرهنگی است که تقدیر را جبر میداند و عملاً اختیار را نمی بیند (و یا القاء مینماید که نمینبند!) . با تبعیت از چنین فرهنگی - علی رغم همه فداکار های - جامعه عملاً از فرهنگ قضا و قدر پیروی خواهد کرد. برای رهایی از این "سرنوشت"، باید این دور باطل را گسست.

حاکماتی که خود را تافته جدا بافته از جامعه شان میدانند و خود را بی اعتناء به نظرات و خواست های مردم میدانند و عامه مردم نمیتوانند حرف هایشان را بی واسطه به گوش آنها برسانند، بسرعت جدا از توده شده و به منابیه یک مستبد یا مردم روبرو میشوند. اما این مستبدین نیز برای آنکه بتوانند در ذهنیت عامه مردم از خودشان، قدرتی برتر و مافوق آنان را استوار نمایند، همواره در طول تاریخ خود را مرتبط با منادی طریقت و منبع الهامی مافوق تعقل نسبی جامعه و یا مافوق جامعه بشری معرفی نموده اند.

توجه داشت باشیم که در تفکر قبیله ای، حتی ولی فقیه اش نیز، احکامش را منتج از اراده خدا بر زمین معرفی مینماید. و مومنین نیز برای صلابت دادن به سخنشان، بنام خدا آغاز مینمایند.

حتی چنگیز خان مغول نیز فرمان هایش را منتسب به خواست خدا میکرد و زیر احکامش این عبارت مهمور بود: "منگو تنگری چو کندور". این خواست خداوند جاوید است. در دوران ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش (رئیس جمهور سابق ایالات متحده امریکا)، او نیز حمله به افغانستان را در ابتدا جنگ صلیبی نامید و در ابتدای حمله به کشور عراق نیز، کلیه اعمال تجاوزکارانه دولت و ارتش امریکا را بمتابه مأموریتی الهی وانمود کرد. پس از آنکه بوق رسوایی آن اقدامات جنایتکارانه و تجاوز کارانه، توسط مردم و نیروهای آزادیخواه در سراسر جهان بصدا در آمد، آنگاه بود که تبلیغات مردم فریبانه " صدور دمکراسی " به عراق در دستور کار دولت امریکا قرار گرفت.

به جامعه خودمان برگردیم. اکنون ماهها از "انتخابات" ریاست جمهوری در ایران میگذرد. با توسل به تقلب های گسترده، میرحسین موسوی و مهدی کروبی شکست خوردند و محمود احمدی نژاد، برنده آن "انتخابات" معرفی شده است.

برای همه روشن بود که دستگاه ولایت حاضر نیست که پیروزی اصلاح طلبان را بپذیرد. حتی گفته میشود که محمد خاتمی زیر فشار دستگاه ولایت از کاندیداتوری خود برای ریاست جمهوری، به کناری رفته است.

اما، مردم که از سرکوب های سیاسی ومدنی دوران "زمام داری" احمدی نژاد بشدت ناراضی بودند و فشارهای اقتصادی حاصل از سیاست های عوامفریبانه احمدی نژاد به خانه خرابی بیش از پیش محرومان جامعه منجر شده بود، بیگانه نشینند. [در رابطه با وضعیت اقتصادی کشور میتوان عنوان نموده به واردات بنزین به کشور که هر ساله مبالغی هنگفتی از بودجه کشور را خود اختصاص میدهد. در کشوری که خود از بزرگترین صادر کنندگان نفت در جهان است- و با واردات دیگر که در سال ۱۳۸۷ مبلغ عظیم ۷۰ میلیارد دلار از بودجه کشور را بلعید و در هم شکستن اقتصاد تولیدی کشور را نشانه رفت \ عدم اجرای نزدیک به نیمی از طرح های اقتصادی دولت بویژه " طرح های زود بازده" \ جلوگیری از وام دهی بانک ها به طرح هایی در "اقتصاد واقعی" موثر بوده است \ بالا رفتن قیمت مسکن در سه سال اول دولت احمدی نژاد که در شهرهای بزرگ ایران که افزایش قیمت ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ در صدی را نشان مدهد و... و بیکاری که آمار آن تا ۳۰ در صد ذکر شده است \ آینده ناروشن جوانان (بویژه جوانان مابین ۱۵ تا ۲۹ سال که ۳۵ درصد کل جمعیت را تشکیل میدهند و بیکاری در بین آنان ۷۰ در صد ارزیابی میشود) \ فزون بر اینها، شرایط ذلت بار زیر خط فقر که گلوی یک سوم شهروندان ایران را میفشارد و نام جمهوری اسلامی ایران و ولایت فقیه را با نکبت مترادف نموده است، اشاره کرد.]

با توجه به خطر تداوم وضعیت ناپسامانی های شکننده جامعه در صورت تداوم دوران ریاست جمهوری احمدی نژاد، مردم بشدت ناراضی ، با ورود تقریباً ناگهانی شان به صحنه مبارزات "انتخاباتی" در خرداد ماه امسال، در مسیر زدن تودهنی به حاکمیت و درآس آنها به ولی فقیه، به حمایت بسوی میرحسین موسوی کشانیده شدند. این عمل را بعدها مردم در یکی از شعارهایشان چنین فرموله کردند : میرحسین بهانه است، ولایت نشانه است.

شرکت وسیع مردم به صحنه "انتخابات" و مقاومت ها و مبارزات آنها پس از ۲۳ خرداد ۱۳۸۸، فاصله برخی از جناحهای رنگارنگ رژیم با یکدیگر را، بشدت افزایش داد.

از ابتدای بقدرت رسیدن نظام ولایت فقیه اسلامی در ایران ، از نظر نظام، مردم همواره غیر خودی بوده اند. اما در "انتخابات" اخیر ریاست جمهوری در ایران، برای اولین بار در این سطح، جناح اصلاح طلبان نیز بطور رسمی، غیر خودی شده اند و آن "دمکراسی" درون نظام، که تا آن زمان رعایت میشد، بر علیه جناح اصلاح طلب، به زیر پا گذاشته شده است.

در آن "انتخابات" آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی، حق نظارت استصوابی "مجلس خبرگان رهبری" را [که حق آزاد اندیشیدن و انتخاب کردن در رابطه با کاندیدای ریاست جمهوری را از مردم سلب نموده بود] را پذیرفته بودند، لذا ، امیدوار بودند، در صورتی که مردم به آنان اقبال نشان دهند، یکی از آنان بتواند به مقام ریاست جمهوری برسد. امری که با توجه واقعیت های اخیر جمهوری اسلامی ایران ، به نا امیدی این دو کاندید در عمل، میتواند مبدل شود.

بر چنین بستری و با توجه به : الف ؛ فاکتور ورود مردم به صحنه. ب ؛ نا امیدی نامزدهای اصلاح طلب در جلب رأفت اسلامی "رهبر"، برای کسب مقام ریاست جمهوری. ج ؛ تغییر سیاست کاخ سفید و اشنگتن از تهدید جمهوری اسلامی به حمله نظامی و سرنگونی، به پذیرش مذاکره مستقیم با رژیم ایران و جستجوی راههای نزدیکی با خاورمیانه و اسلام و تاملی با معنا در اعلام سیاست قطعی ایالات متحده امریکا در قبال ایران، تضادهای درون جناح های رنگارنگ جمهوری اسلامی ایران آنچنان تشدید کرده است، که بنظر میرسد هیچ کدام از طرفین درگیری ها (ولی فقیه و نامزدهای اصلاح طلبان) قادر نباشند عقب نشینی نمایند. این همان تشدید شکاف در بین بالایی هاست که تا کنون تودههای ناراضی و

حق طلب مردم با استفاده بهینه از این شکاف به مبارزاتشان ادامه داده اند.

بعبارت دیگر بخشی از مردم با سپر کردن نامزد های اصلاح طلب در "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری در ایران و حوادث پس از آن، امیدوار بودند که بتوانند با پیروزی یکی از این دوتن، اولاً جناح بغایت عقب مانده تر رژیم را که مورد حمایت آشکار ولی فقیه بود بعقب برانند و از این طریق تو دهنی مناسبی به رهبر نظام وارد آورند و دوماً با استفاده بهینه از اختلافات مابین بالایی ها، آرزومند باشند که این بار " دست تقدیر " آنان را در تضعیف پایه های رژیم (جهت زمینه سازی برای رهائی از چنگال خونریز آن) یاری رسانند.

البته در این میان مردمانی نیز از مدت ها قبل در تلاش ایجاد تشکل های مستقل مردمی بوده اند. اما در تعداد اینان متاسفانه بسیار قلیل تر از شرکت کنندگان در "انتخابات" بوده است.

بهررو، هم زمانی مقاومت آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی درمقابل اجحافات ولی فقیه (علی خامنه ای) و انفجار خشم در گلو خفه شده سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی بر مردم لگد مال شده، انفجار توده ای ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ و تداوم مقاومت ومبارزه مردم، طلسم قدر قدرتی رژیم در ذهنیت توده به پا خواسته را بگونه ای غیر قابل انکار درهم شکسته و فصاحت و شقاوت رژیم در برخورد با مردم را، بی ردا و پوشش، در معرض دید افکار عمومی در ایران وجهان قرار داده است.

پاسخ رژیم این بار نیز سرکوب گسترده، تشدید خفقان، دستگیری، زندان، شکنجه ، در مواردی تجاوز جنسی به دستگیر شدگان و بعلاوه کشتن چندین ده نفر از تظاهر کنندگان در میادین و شهرها و یا در شکنجه گاهها بود.

اکنون کل نظام جمهور اسلامی دچار بحرانی شده است که تا کنون سابقه نداشته است. این بحران از جنبی به تشدید شکاف دربالا و از جانب دیگر و عمدتاً، مربوط به مقاومت و مبارزه ای است که مردم آزادخواه و برابری طلب ایران، در جنبش اخیر اعتراضی شان، آغاز نموده و ادامه داده اند.

در ابتدا مبارزات مردم، عمدتاً با شعار " رای من کو؟ " با خواست ابطال ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد آغاز شد. اما، با تشدید سرکوب ها، خواست های مبارزات مردم توسط شعارهای " آزادی دستگیر شدگان اخیر و زندانیان سیاسی" ، "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر دیکتاتور، چه رهبر چه دکترا" در فضای خفقان زده ایران ظنین افکن شد.

اما در این میان یک نکته مهم را هرگز نباید از یاد برد. نفوذ اصلاح طلبان در این جنبش، مانعی در مقابل صلابت مبارزات ضد استبدادی جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران است. بعباردیگر این نفوذ مانع از آن است که خواست ضد استبدادی این مبارزات به صراحت شفافیت یافته و در دستور کار جنبش توده ای قرار گیرد. باید توجه داشت که از جمله میرحسین موسوی بارها در سخنرانی و یا بیانیه هایش ، با ابراز وفاداری به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به واقع به هسته مرکزی استبداد در نظام کنونی، پوشش داده است. اینکه او به اصولی از قانون اساسی اشاره میکند که در رابطه با حقوق مردم است، کاری پسندیده است. اما تا زمانی که جنبش مردمی، سنگر و برج باروی استبداد را درهم نکوبد، ارتجاع امکان خواهد داشت که با تجدید قوا و حمله به دست آوردهای مردم، مجدداً بتواند سلطه خفقان آورش را برای مدت زمان طولانی تر تر بر مردم تحمیل نماید. گذشته چراغی است فرا راه آینده.

اینکه در ابتدا، جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران، فرصت یافت که با استفاده بهینه از شرایط و "شکاف در بالا"، بمیدان آید و با استفاده از سپر اصلاح طلبانی نظیر میرحسین موسوی و مهدی کروبی با قدرت فائقه نظام (ولی فقیه) درگیر شود، نشان از تیز هوشی مردم دارد. اما، ادامه جنبش و حفظ دامنه توده ای آن، تنها راه رادیکالیزه شدن آن و کم رنگ شدن نفوذ اصلاح طلبان در درون آن است. هر چند که این واقعیت نیز وجود دارد که در مقطع کنونی، در زمینه هائی جنبش توده ای و اصلاح طلبان بهم نیاز دارند.

برای تقویت ظرفیت انقلابی جنبش اعتراضی، دامن زدن به جنبش مطالباتی بخش های مختلف مردم و گره زدن این دو جنبش با همدیگر، ضروری است. برای آنکه جنبش مردمی بتواند از منبع لایزال قدرت اکثریت مردم، بیشترین و عمیق ترین کمک ها را دریافت نماید ، توجه

به جنبش طبقاتی کارگران و زحمتکشان نیز غیر قابل انکار است. و این از وظائف ویژه فعالان جنبش سوسیالیستی است. جنبشی که برای دست یابی به منافع اکثریت عظیم، به اکثریت عظیم متکی است.

در اینجا با توجه به فرارسیدن روز ۱۶ آذر، روز گرامیداشت مقاومت دانشجویی در ایران، اشاره به یک نکته اساسی ضروریست. در کشوری که استبداد با توسل به سرکوب های خونین، امکان ایجاد احزاب سیاسی متکی به مردم را سد نموده است، جنبش دانشجویی همانند تپش های قلب آزادیخواهانه جامعه عمل نموده و بگونه ای سمبلیک جای خالی احزاب سیاسی اپوزیسیون را پر کرده است. جنبش دانشجویی در صورتی میتواند به این وظیفه سنگین و مردمی خویش پاسخ دهد که همگام با تحركات حق طلبانه صنفی خویش، با پیکارهای طبقاتی جامعه ما پیوند بخورد. در چنین صورتی خواهد توانست در رأس پیکار نسل جوان و به مثابه پیشگام آنان، ایفای نقش نماید.

این ضرورت نه تنها متوجه جنبش دانشجویی، که مربوط به همه جنبش های آزادیخواهانه و برابری طلبانه کشور ماست. برای آنکه درگیری مردم آزادیخواه با جمهوری اسلامی ایران بتواند به حاکمیت مردم و تأسیس یک نظام واقعاً دموکراتیک منجر شود، توجه به همگرانی همه حرکت ها از آزادیخواهانه و برابری طلبانه نیز از ضروریات غیر قابل چشم پوشی است.

در مقطع کنونی، درگیری مستقیم مردم با نیروهای رنگارنگ آبرو باخته رهبر نظام، هزینه سنگینی را میطلبد. حاکمیت در انزوای شکننده ای قرار گرفته است و بناچار تنها اتکاء او برای حفظ قدرت، نیروهای سرکوب است. سرنوشتی که همه مستبدان تاریخ در پایان دوران اقتدارشان، بدان دچار میشوند. اینبار نوبت علی خامنه، اعوان انصار او است.

متأسفانه در مقطع کنونی شواهد و قرانن بسیاری حکایت از آن دارد که در جامعه ما هنوز هم تفکرات قبیله ای بر بسیاری از ذهنیت ها، تأثیرات غیر قابل انکاری دارد. بخشی از مردم، آن زمان نیز که با نهاد قدرت درگیر میشوند، اکثراً تلاش جدی و پیگیری نمینمایند که نهادانی بوجود آورند که بتوانند قدرت توده ای را پایدار و جایگزین قدرت حاکمه نمایند.

آنها ضمن استفاده بهینه از شکاف های ایجاد شده مابین بالایی ها (که امری صحیح است)، کمترین ساختن تشکل هائی که در باورها نیز از طرز تفکر نظام غالب مستقل است (شامل تشکل هائی جهت دسترسی به خواست های بلاواسطه خودشان تا تشکل های سیاسی و ...) روی میآورند. گرایش به تحركات و برنامه هائی از خود نشان میدهند، که خودشان مستقلاً آنرا سامان نداده اند.

مقاومت و مبارزه میکنند، شورش و جانفشانی میکنند، اما، در مسیری که "رهبران خود گمارده" تدارک دیده اند. مردمان گرفتار در تفکر سنتی، خود را از سامان دادن تحركات مستقل شان عاجز مینمایند.

اگر سکان رهبری را در عمل و تا به آخر، کسانی در دست داشته باشد که خود مبلغ فرهنگ قبیله ای هستند و در صددند که جباری را از صحنه خارج نمایند، اما، در سیستم جباریت تغییری ایجاد نشود، باید باور داشت که در پایان این مسیر نیز در صورت عدم دخالت فعال توده های حق طلب در امر رهبری، در صورتی که جباری از صحنه خارج شود، جبار دیگری سکان رهبری جامعه را بدست خواهد گرفت. در چنین تحولاتی سهم توده های کار و زحمت در جامعه ما، همان است که در یکصد ساله اخیر تاریخ ایران، شاهد آن بوده ایم.

سهم " بالایی " ها ؛ مطابق معمول ؛ تصاحب دسترنج کار و زحمت کارگران و آنچه از غارت منابع ملی باقی مانده است. سهم پائینی ها ؛ بدوش کشیدن هزینه بدهی ها نی که هم اکنون وجود دارد و پس از پایان کار این رژیم باقی خواهد ماند، نتایج حاصل از عدم تأمین اجتماعی، نابسامانی های حاصل از وضعیت مسکن، آموزش و پرورش، بهداشت، دارو و درمان، بازار غارت نیروی کار کارگران و زحمتکشان، بی آینده گی جوانان، بی عدالتی های تحمیلی بر ملت های ساکن ایران و ... و سرکوب هر اعتراض، با تشدید خفقان، زندان، شکنجه و اعدام است.

آیا این سرنوشت محتوم ما است؟ با توجه به تجربیات بشریت مترقی، مسلماً پاسخ منفی است.

برای برون رفت از این دور باطل، چه میتوان کرد؟

تجربیات انقلاب مشروطه، جنبش ملی کردن صنعت نفت و انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بروشنی میگویند ؛ تا زمانی که مردم نتوانند تشکل های مستقل خویش را بوجود آورند و از بهم پیوستن این تشکلهای و تحركات

اجتماعی، سیل خروشان بنیاد برافکن نهضت ضد استبدادی و ضد امپریالیستی خود را سامان دهند، امکان ایجاد جامعه ای آباد، آزاد و مرفه که در آن شرط آزادی هر فرد، شرط آزادی جامعه باشد و بر پرچم آن آزادی زنان و برابری حقوق آنان با مردان حک شده باشد بوجود نخواهد آمد.

کارگران و زحمتکشان کشور، زنان، جوانان، دانشجویان و ملیتهای ساکن ایران، تا زمانی که با برپایی تشکل های مستقل، آزادیخواه و برابری طلب خویش نتوانند به قدرت لایزال خود در مقابله با جباران (جباریت و نظام های غیر عادلانه) پی ببرند، " بناچار " در گرداب بی پایان " پناهندگی " به لطافت احتمالی این و یا آن " رهبر خود گمارده " طی طریق خواهند نمود.

سپردن سرنوشت، حتی به دست " رهبران عادل " خود گمارده، نیز نتیجه ای جز شراکت در نتایج تاریک روشن رهبری های آنان برای مردم بیار نخواهد آورد. تجربه نشان داده است که حتی " رهبران صالح " نیز بدون نظارت و امکان کنترل جنبش، توسط خود مردم، سرنوشت روشنی به مردمان خود عرضه نکرده اند.

امکان کنترل ازبانیان، امکان پدیداری رهبری مردم ساخته و مردم پرورده را میدهد. این چنین رهبری، تنها با تکیه به تشکل های مستقل مردمی، شانس پدیداری خواهد داشت. در شرایط فعلی ایران، شانس آغاز ایجاد چنین تشکل هائی، با تکیه به خواسته های مطالباتی مردمی، ممکن و میسر است.

تنها با ایجاد چنین تشکل هائی در سراسر کشور و ایجاد ارتباط و هماهنگی و اتحاد عمل آنها با یکدیگر است، که دژ تسخیر ناپذیر مردمی، که در خود رمزنگاری را پرورش دهد که بتواند جنبش عظیم اکثریت برای تأمین منافع اکثریت را بوجود آورد، شانس پدیداری خواهد داشت.

برای رهائی از گرداب مصیبت هائی که در یکصد سال اخیر، جامعه ما در آن غوطه خورده است، راه دیگری متصور نیست.

به امید فرا رسیدن روز هائی که آرزوهای مردم مبارز، آزادیخواه و برابری طلب ایران به همت توده ها امکان تحقق یابند، به راهمان ادامه میدهیم. پیروزی نهائی، از آن توده های آگاه است.

۹ آذر ماه ۱۳۸۸ - ۳۰ نوامبر ۲۰۰۹

..... نماینده سازمان ملل متحد :

زنان افغانستان در دهکده ها و بازداشتگاه ها و حتی در درون خانه ها در معرض خطر تجاوز جنسی، و ضرب و شتم قرار دارند.

رادیو فرانسه :نماینده سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر در افغانستان در روز دوشنبه در یک کنفرانس مطبوعاتی درکابل ضمن تشریح نتایج در حدود دو سال تحقیق انجام شده در این کشور در مورد جایگاه و وضعیت زنان گفت در تمامی مناطق این کشور و در میان همه اقوام زنان و دختران مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند بدون آن که صدای اعتراض آنان به گوش کسی برسد یا مسؤلان این جنایات تحت تعقیب قانونی قرار گرفته و به مجازات برسند.

به گفته خانم نورا نیلاند (Niland Norah)، نماینده سازمان ملل برای حقوق بشر در افغانستان، زنان و دختران افغان در دهکده ها و بازداشتگاه ها و حتی در درون خانه ها در معرض خطر تجاوز جنسی، و ضرب و شتم قرار دارند، اما در اکثر موارد جرأت شکایت را ندارند و بسیاری از آنان به خاطر احساس شرم و نجابت از مراجعه به مراجع قضائی خودداری می کنند.

خانم نورا نیلاند ابعاد این جنایات شرم آور را در ارتباط با دختران و زنان افغانستان گسترده و ریشه دار در کشور توصیف کرده است. این مقام سازمان ملل یادآور شد که در قوانین افغانستان تجاوز جنسی رسماً به عنوان یک جنایت شناخته نشده است. در تحقیق انجام شده به وسیله سازمان ملل، از دولت افغانستان خواسته شده است در راستای برچیدن بساط خشونت علیه زنان و تجاوز به آنان در قوانین جاری در این کشور تجدید نظر کند.

نکته تکان دهنده تر در این تحقیق این است که در مواردی شکایت زنی از تجاوز به او، این خطر را برای قربانی تجاوز در بر خواهد داشت که به اتهام ارتکاب زنا تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات شود. طلاق یک دیگر از خطر هائی است که زنان قربانی تجاوز جنسی را تهدید می کند.

۱۰ آذر ۱۳۸۸

مصاحبه رادیو سپهر با

محمد رضا شالگونی

جمعه ۲۹ آبان ماه ۱۳۸۸ برابر با ۲۰ نوامبر سال ۲۰۰۹ میلادی

(مسائل منطقه، مقابله با جمهوری اسلامی و تعرض خارجی)

* مسلم است که سیاست خارجی و سیاست داخلی دموکراسی و آزادی در ایران راه خیلی شناخته شده و روشنی است و آن در مخالفت و ضدیت قطعی با جمهوری اسلامی و البته در مقابله با تعرض ها و زورگونی های غرب هم هست؛ آنجانی که تعرض بکنند.

* ضد امپریالیست بودن حتماً لازمه اش این است که دموکراتیک باشید و حاکمیت مردم، منافع آنها را در نظر بگیرید. جمهوری اسلامی تجسم صریح نقض حاکمیت مردم است.

* اگر ضد امپریالیسم به معنای دفاع از دموکراسی و حاکمیت مردم هست، درست با همان منطق حتماً باید علیه جمهوری اسلامی هم بود.

رحیمی: در برنامه امروز (جمعه ۲۹ آبان ۱۳۸۸ برابر است با ۲۰ نوامبر ۲۰۰۹ میلادی) طبق روال جمعه ها به گفتگو می نشینیم با آقای محمد رضا شالگونی از فعالین اپوزیسیون چپ خارج از کشور و از تحلیل گران برجسته ی مسائل و رویدادهای سیاسی ایران، منطقه و جهان. آقای شالگونی با درود به شما و سیاسی دیگر بخاطر گفتگونی دیگر

محمد رضا شالگونی: سلام عرض می کنم آقای رحیمی خدمت شما و شنوندگان عزیز رادیو سپهر و تشکر می کنم از لطفتان. در خدمتان هستم.

رحیمی: آقای شالگونی، دیروز (۱۹ نوامبر) در همسایگی ایران آقای حامد کرزای با انجام مراسم تحلیف رسماً یک دوره ی دیگری از ریاست جمهوری خودش را در کشور دوست و همسایه ایران افغانستان آغاز کرد. در حالیکه آقای زرداری رئیس جمهور پاکستان رسماً در این مراسم شرکت داشت، احمدی نژاد معاون اول خودش آقای رحیمی را به این مراسم فرستاده بود. حضور آقای زرداری رئیس جمهور کشوری که در طول سالهای گذشته از حامیان طالبان دشمن شماره یک حکومت جدید افغانستان بوده و عدم حضور احمدی نژاد آیا دلیل حضور مقاماتی بود که شاید مایل نبودند در کنار او بنشینند، یا سیاست پاکستان در قبال کشور افغانستان تا بدان حد تغییر یافته که پاکستان مایل بوده که در بالاترین سطح به رئیس جمهور جدید ادای احترام کند؟

محمد رضا شالگونی: بنظر من در مورد افغانستان هم ایران و هم پاکستان دو تا قدرت منطقه ای هستند که همیشه سعی کرده اند اعمال نفوذ بکنند. پاکستان اصلاً در بوجود آوردن مجاهدین افغان بر علیه آن قدرت باصطلاح چپهای افغانستان و بعد هم علیه اتحاد شوروی که آنجا را اشغال کرد نقش خیلی مهمی داشت. در واقع بدون پاکستان اصلاً آن سازماندهی مجاهدین در مقابل شوروی امکان ناپذیر می بود. آمریکائی ها و عربستان سعودی و امارات متحده و آن کشورهایی که متحد آمریکا بودند و حتی آتمووقع مصر (در اوائل) در باصطلاح به روی کار آوردن مجاهدین و درهم شکستن شوروی ها همکاری کردند. پاکستان همیشه در افغانستان نقش کلیدی داشته و سعی کرده که در واقع افغانستان را یک منطقه ی نفوذ یا باصطلاح به عمق استراتژیک خودش در مقابل هند تبدیل بکند. چرا که مسئله کشمیر و مقابله با هند در آن منطقه یکی از مسائل کلیدی پاکستان از اول استقلالش بوده و حالا هم همچنان ارتش پاکستان در واقع بسیاری از طرح هایش و استراتژی هایش علیه هند است. و سیاست افغانستانی پاکستان در واقع سیاستی است برای گسترش نفوذ پاکستان در منطقه افغانستان و در رابطه با کشمیر هند و مقابله با هند و تقابلی که اینها از سال ۱۹۴۷ با هند دارند. منتها مسئله ای که هست سیاست آمریکا در پاکستان حالا عوض شده و در واقع آنها خواهان این هستند که پاکستان در قلع و قمع آن طالبانی که ارتش پاکستان درست کرد (البته با تمایل خود آمریکا و با پول عربستان و شیخ نشین های عربی) تغییراتی ایجاد بکنند. نه اینکه بالکل طالبان را از بین ببرند ولی یک تغییراتی ایجاد بکنند. بعد بلاوه در نتیجه بمباران های آمریکا یک مسئله دیگری بوجود آمده، درجنوب افغانستان و شمال غرب پاکستان حالا یک جنبش وسیع بوجود آمده خصوصاً در بین پشتونها. و میدانید که پشتونها قوم و ملیت اکثریتی هستند در افغانستان و در پاکستان هم وجود دارند. و در واقع از زمانی که خط " دوران " انگلیسها این منطقه را تقسیم

کردند بعنوان اینکه حريم امپراطوری انگلیس آنجا در امان بماند، یک قسمتی از پشتونها در داخل پاکستان (پاکستان آتمووقع جزئی از هند و کلونی انگلیس بود) و یک قسمت بزرگش در طرف افغانستان قرار گرفتند. و این یکی از مسائل مهم ناسیونالیستهای افغانستان و مخصوصاً پشتونها بوده که فکر می کردند که در واقع ملت شان را، قومیت شان را به دو قسمت کردند. این مسئله مهمی بوده و حالا این در مسئله افغانستان بیدار شده است. و بنابراین است که از یک طالبان جدید صحبت می شود که با آن طالبانی که در سال ۲۰۰۱ آمریکا علیه اش مبارزه کرد و انداخت خیلی شباهت ندارد. یک نوع ناسیونالیسم پشتونی پشت آن است. و این در واقع یک همزادی هم بوجود آورده درخود پاکستان که آن را هم می گویند باصطلاح جنبش طالبان یا آنطوری که در زبان پشتو یا اردو (من دقیق نمی دانم) "تحریک طالبان". "تحریک" گویا بمنعای جنبش است. تحریک طالبان در پاکستان و در هر دو سوی مرز، طالبان جدیدی بوجود می آید. نه اینکه این طالبان بنیاد گرا نیستند، مذهبی نیستند؛ منتها اینها ایندولوزی مذهبی سنی رادیکال را در خدمت باصطلاح یکپارچگی و نهضت ناسیونالیستی پشتون بکار می گیرند. و حالا یک مسئله ای که هست امکان این وجود دارد که پشتونها اصلاً بروند به سمت یک هويت واحد و تلاش بکنند یک ملیت و یک کشور جداگانه ای را بوجود بیاورند. و این خیلی در بین تحلیل گران این منطقه مورد بحث است که آیا پشتونستانی بوجود می آید یا نه؟ و آیا موضع آمریکا در قبال چنین چیزی چه هست؟ آیا آمریکا طرحش این است که پاکستان را تجزیه بکند؟ بعضی ها معتقدند اصلاً یک چنین طرحی در یکی از باصطلاح گزینه های سیاست بزرگ پنتاگون، سیاست خارجی آمریکا در منطقه هست. یک عده ای هم میگویند که نه، چنین نیست ولی آمریکا ممکن است ناگزیر بشود زیر فشار جنبش طالبان جدید مجبور باشد واقعیت پشتونستان را بپذیرد. اگر چنین چیزی اتفاق بیافتد یا پشتونها در افغانستان بمانند یا جدا بشوند و یک پشتونستان واحد را بوجود بیاورند، در جغرافیای منطقه تحولات بسیار بسیار مهمی ایجاد خواهد شد. و این یکی از نگرانیهای بزرگی است که حالا هست. توجه دارید که در منطقه ای که حالا هست و جنگ افغانستان، پاکستان که آمریکا و دولت اوایما آن را یک جنگ ضروری میدانند. جنگ عراق را دموکراتها اینطوری تانید نمی کردند ولی این را یک جنگ ضروری میدانند. فکر می کنم که این یکی از آن مسائلی است که در استراتژی بزرگ آمریکا در مقابله با چین که حالا نیازمند مشتری بزرگ منابع انرژی فسیلی هست و در مقابله با روسیه و نفوذ روسیه اهمیت دارد. و اینها می خواهند که منابع انرژی آسیای میانه را نه از طریق ایران بلکه از طریق افغانستان و پاکستان به اقیانوس هند برسانند. بنابراین یکی سعی می کند که در منطقه خاور میانه و آسیای میانه نفوذش را بیشتر بکند، این ها می خواهند که با او مقابله کنند. و به این دلیل است که آمریکا که بعد از سال 1989 و خروج شوروی از افغانستان مدتی افغانستان را به حال خودش رها کرده بود دو باره از طریق سیاستهای که در دوره کلینتون اتخاذ کردند و از طالبان یک مدتی حمایت کردند و آن ها را روی کار آوردند و مجاهدین را کنار زدند تا اینکه یک نظمی به افغانستان بدهند و این راه امن و با ثباتی باشد برای انتقال خط لوله های انرژی آسیای میانه و اقیانوس هند و غیره از این استفاده بکنند. این تغییرات باعث شد که آمریکا درگیری حادثی پیدا بکند و در ماجرای افغانستان بر خلاف آن چیزهایی که ماجرای یازده سپتامبر بوجود آورد و گذرا بود این یک پوششی شده حالا برای اینکه بخواهند که آنجا جنگی را زیر عنوان تعقیب القاعده و بنیادگرایی که امنیت آمریکا را تهدید می کنند باصطلاح بخواهند که جنگی در این منطقه راه بیندازند. ولی هدف بزرگتر جنگ، (نمی خواهم بگویم که مسئله ی کنترل بنیاد گرایان اصلاً مسئله ای نیست) تردیدی نیست که آمریکا می خواهد این دو تا کشور را آرام و حتی با ثبات بکند و البته در زیر کنترل خودش نگاه دارد. منتها مسئله این است که از بنیاد گرانی اسلامی هم استفاده می کند. واقعیتی که وجود دارد نقش پاکستان در این مسئله نقش مبهمی است. آن موردی را که شما مطرح کردید، زرداری بیش از آنکه نماینده آن استراتژی باشد که در واقع آمریکا می خواهد، بیش از هر کسی تابع سیاست های آمریکاست. و بادتان باشد، اصلاً بی نظیر بوتو را زیر فشار آمریکا به پاکستان برگرداندند و سعی کردند که آنجا نخست وزیرش بکنند که آن جریان اتفاق افتاد و بجای او همسرش به روی کار آمد. در واقع بوتو را بر مشرف تحمیل کردند. چرا که مشرف در مورد نحوه جنگیدن با طالبان و مقابله با نا آرامی هائی شمال غرب پاکستان و منطقه ی

جنوبی افغانستان تردیدهایی داشت. این مسئله باعث شد که آمریکا عملاً مشرف را زیر فشار کنار زدند. و از ناراضی هانی که در خود پاکستان علیه دیکتاتوری نظامی مشرف بود استفاده کردند و این چیز را بوجود آوردند. منتها مسئله ای که هست زرداری بیشتر سیاست آمریکا را در پاکستان نمایندگی می کند. و حالا سعی می کنند به ارتش پاکستان و نیروهای امنیتی پاکستان و آن شبکه تو در تویی که ارتش پاکستان دارد فشار بیاورند تا علیه طالبان مبارزه بکنند و آنها را کنترل بکنند. بنابراین بودن زرداری آنجا (افغانستان) عجیب نیست.

مسئله این است که چرا احمدی نژاد آنجا نبود. یادتان باشد در همان دور اول که اعلام کردند که کرزای برنده شده آقای احمدی نژاد اولین کسی بود که تبریک گفت. و این فقط سیاست احمدی نژاد نبود. در واقعیت بود جمهوری اسلامی کلاً به مداخله ی آمریکا در انتخابات افغانستان معترض بود و آن را مداخله در امور افغانستان می دانست و کرزای را تأیید می کرد. این که یک مقدار ممکن است در ظاهر عجیب باشد. چرا که اتحاد شمال یا اقوام شمالی که می جنگیدند و از جمله آنها در راسش همان عبدالله عبدالله باشد که از مشاوران شاه مسعود بود، قاعدتاً می بایست اینها طرف حمایت ایران باشند. چرا که قبلاً جمهوری اسلامی از تاجیک ها و هزاره ها و دیگر اقوام شمالی حمایت می کرد. جمهوری اسلامی به آنها می که محل نفوذ چین، طالبان و اینها بودند معمولاً روی خوشی نشان نمی داد. منتھی اختلافی که بوجود آمده بین کرزای و حامیانشان در آمریکا و انگلیس و اینها باعث شده که جمهوری اسلامی در مجموع از کرزای دفاع بکند و کرزای هم آمده یک عده ای از مثلاً تاجیک ها و هزاره ها را به طرف خودش جلب کرده و سعی کرده از شیعیان افغانستان دلجوئی بکند و یک سلسله اتحادهایی را با ایران داشته باشد. و اگر توجه داشته باشید در مراسم تحلیف کرزای معاون احمدی نژاد بود. منتها اینکه چرا احمدی نژاد شخصاً نرفته، من فکر می کنم که ممکن است ملاحظات دیگری باشد که نمی خواستند بروند. آن را دقیق نمی توانم توضیح بدهم که چرا شخص احمدی نژاد نرفته است و فکر نمی کنم مسئله این باشد که کسانی بوده اند که نمی خواستند احمدی نژاد آنجا باشند. چرا که آمریکا می خواهد در افغانستان از حمایت جمهوری اسلامی برخوردار باشد و بطور کلی در افغانستان کاملاً رو در روی هم نیستند. حتی می شود گفت که آمریکا بین یک سیاستی که چریش سیاست پاکستان یا بهتر است که بگوئیم عربستان سعودی و ایران خواهد بود در نوسان است. از یک طرف آنها (آمریکا و مخصوصاً انگلیس که حالا برجسته است) می خواهند در واقع دولت افغانستان را بیاورند و یک عده ای از طالبان را به طرف خودشان جلب بکنند و با آنها مذاکره کنند. این مذاکره از طریق عربستان اتفاق می افتد و پادشاه عربستان در این مذاکرات نقش مهمی داشته است. می دانید که دو سال پیش بود که در ماه رمضان همه ی آن فرماندهان طالبان را به ریاض دعوت کرد و آنجا شام افطار داد و سعی کرد زمینه ی آشتی باصطلاح رهبران دولت افغانستان را با طالبان فراهم بکند. و از طرف دیگر، سیاستشان مقابله قاطع با طالبان مثلاً ملا عمر و غیره و جلب آن عده ای از طالبان که تابع آن ها نیستند، است. این مسئله ای است که بین شان نوسان دارد. سیاست آمریکا در افغانستان اساساً در حال نوسان هست. یعنی واقعیتهای که وجود دارد این است که آمریکا شکست خورده و موفق نیست و تا بحال سعی می کند از حمایت های دیگران استفاده بکند. اگر توجه داشته باشید آمریکا از اینکه ایران را در افغانستان درکنار خودش داشته باشد استقبال می کند. منتها اینها هزینه هائی دارد. و بنظر می رسد که ارزیابی جمهوری اسلامی این است که به توافق نخواهند رسید. چرا که رابطه ی آمریکا و جمهوری اسلامی یک رابطه بسته هست. انرژی هسته ای یک طرفش است، مسئله عراق یک طرفش است، مسئله افغانستان یک طرفش است و مسئله خلیج فارس یک طرفش است. بنابراین است که جمهوری اسلامی

می خواهد در آنجا هائی که باصطلاح آتوهای دارد از آنها استفاده بکند و آن مسئله انرژی هسته ای اش را به یک نحوی به آمریکا بقبولاند که آمریکا هم به دلایلی که می دانیم حاضر نیست آن را بپذیرد. و در این رابطه است که سیاست نوسانی وجود دارد. ولی یواش یواش که در این ماههای اخیر جلوماده بنظر می آید که جمهوری اسلامی احتمال می دهد که امکان سازش نخواهد بود و بنابراین خودش را برای رویا رونی هائی در افغانستان و حتی پاکستان آماده می کند. از طرف دیگر آمریکا در واقع با فعال شدن سعودی در آنجاها (حالا فعال شدن سعودی ها کاملاً با رضایت و دستور آمریکا باشد و یا اینکه مستقل از

آن، آتم یک مسئله است) رویا رونی ها با ایران خصوصاً در افغانستان و در پاکستان و بلوچستان پاکستان صورت خواهد گرفت. ارزیابی ها یواش یواش به این سمت می رود. بنا براین جمهوری اسلامی از کرزای در مقابل انتقادات آمریکا و انگلیس حمایت می کند. حتی توجه داشته باشید آنها می خواستند کرزای را به یک نحوی براندازند و مدام از فساد صحبت میکنند که البته واقعی هم است. حتی بعضی از تحلیل گران کرزای را با نگو دین دیم ویتنام جنوبی در دهه 60 میلادی مقایسه کرده اند که در واقع دولت کندی سعی کرد آنرا که دولت وابسته به آمریکا بود ولی چون رژیم خلی فاسدی بود، براندازد تا یک نیروی مقبولتری را بوجود بیاورد؛ مخصوصاً برای اینکه جلو تحریک بودانیان را بگیرد و آنها را جذب کند. و آمریکائی ها کودتائی علیه او انجام دادند. خلی ها شباهتی می بینند بین کرزای و نگو دین دیم آن موقع که آمریکا نیروی را که خودش روی کار آورده میخواست کنار بگذارد. میخوام بگویم که جمهوری اسلامی از کرزای بنحوی حمایت میکند در حالی که آمریکا و انگلیس از او انتقاد میکنند و می خواهند آن را ضعیف بکنند یا حالتی را بوجود بیاورند که زیر کنترل خودشان باشد. در مقابل، کرزای سیاستش خلی روشن است. اینکه میخواد کنترل بیشتر چیزها از طریق ارتش افغانستان و آدم های خودش باشد. در عین حال که او آدم آمریکا است میخواد کنوع استقلال را داشته باشد. و این در مقابل آنها می که کاملاً مطیع آمریکا هستند نفوذ و اعتباری را برایش بوجود آورده است. این مسئله ای است که در افغانستان مطرح است.

واقعیت قضیه عبارت از این است که رابطه افغانستان و پاکستان که آمریکائی ها یکطرف و جمهوری اسلامی طرف دیگر سیاست شان است و همین الان می بینیم که در بلوچستان ایران و پاکستان، عربستان سعودی یکطرف و جمهوری اسلامی طرف دیگر است و بنظر میرسد که ارتش پاکستان دودوزه بازی میکند یا اینکه بر مسئله مسلط نیست. و بنظر میرسد که آمریکا و انگلیس هم در عین حال که فاصله خودشان را حفظ میکنند، بنحوی از زور آزمائی عربستان سعودی با جمهوری اسلامی حمایت میکنند و یا راضی هستند. سیاست خلی پیچ در پیچ است. و علتش هم این است که آمریکا تا حدود زیادی مردد است که چقدر بتواند ادامه بدهد. توجه داشته باشید که حالا نزدیک یکماه است که دولت اوایما میخواد ببیند که آیا نیروهای بیشتری به افغانستان بفرستد یا نه. در اینمورد [دولت اوایما] خلی تردید دارد. بعضی ها فکر میکنند که این میتواند ویتنام یا عراق اوایما باشد. بنا بر این در داخل هیئت حاکمه آمریکا و حتی دولت خود اوایما اختلافات جدی وجود دارد. می بینید که سفیر آمریکا در کابل آشکارا در مقابل طرح ژنرال مک کریستول میگوید؛ نیابستی از آقای کرزای حمایت بکنیم و نیاید [به افغانستان] نیرو بفرستیم، این ما را به یک گردابی فرو میرد. این بحث های جدی در آمریکا هست و افکار عمومی آمریکا هم در حالی که اوضاع و اقتصاد بحرانی است، خلی جدی علیه ادامه جنگ در افغانستان هست و ممکن است که این مخالفت بیشتر هم بشود. در اروپا هم میدانیم که اروپائیان هم که بودندشان در ناتو با حضور در افغانستان معنی میدهد، میل ندارند ادامه بدهند. حتی نزدیکترین متحد آمریکا که انگلیس باشد شدیداً زیر فشار است که حمایتشان را از افغانستان بردارند. بنا بر این با توجه به این مسایل من فکر میکنم که بازی جمهوری اسلامی در آنجا يك بازی پیچیده ای است که سعی میکند که احتمالاً در سرهانی برای آمریکا درست بکند و هر چه بیشتر آمریکا را وادار بکند به يك سلسله سازش هائی در آنجا تن بدهد. چرا که جمهوری اسلامی آنجا را آس ها و ورق های برنده خودش میداند. و میدانید که جمهوری اسلامی در اقتصاد غرب افغانستان نقش مهمی دارد. مثلاً در هرات عملاً نفوذ جمهوری اسلامی در اقتصاد غیر قابل انکار است. اینها مجموعه ای هستند که بایستی در نظر گرفت. بنا بر این من فکر میکنم که بودن زرداری در آنجا و نبودن احمدی نژاد ضمن اینکه چیزهائی را بیان میکند ولی به این معنا نیست که جمهوری اسلامی نفوذش در افغانستان کاهش پیدا کرده است. این طور نیست.

رحیمی: آقای شالگوئی، با توجه به فرمایشات شما وقتی که کمی از بالا و بیطرف تر به همه این ماجراها در آن منطقه نگاه بکنیم، می بینیم که اگر که معضل ایران نبود در حقیقت این همه پیچیدگی و گرفتاری در کشورهای مختلف منطقه هم نه برای آمریکا و نه برای کشورهای اروپائی و نه برای کشورهای آن منطقه بوجود می آمد. یعنی اگر يك ایران دموکرات و آزاد که با کشورهای غربی هم يك رابطه درست و اصولی داشته باشد، بود؛ هیچ نیازی نبود که مثلاً فرض بکنید آمریکا برای انتقال نفت و گاز کشورهای آسیای میانه طرح پر پیچ و خم مثلاً

از افغانستان و پاکستان بگذرد در حالی که از نظر اقتصادی هیچ کشوری بهتر از ایران نیست که به منطقه اروپا هم نزدیک تر است. **محمد رضا شالگونی:** دقیقاً هم اینطوری است.

رحیمی: من منظوری این است که چرا آمریکا تمام نیرویش را در این نمیگذارد که مشکل ایران را در منطقه حل کند تا بجای اینکه بیاید و در هر جانی خودش را درگیر بکند؟

محمد رضا شالگونی: واقعیت مسئله عبارت از این است که در ایران قضیه اینطوری نیست که با یک اقدام ساده بشود مسئله جمهوری اسلامی را حل بکنند. [زمان شاه] ایران بزرگترین متحد آمریکا در منطقه بود. برژینسکی آن زمان (انقلاب) در نوشته ای عنوان کرد که: ایران در واقع ستون استراتژیک آمریکا در منطقه بود که فرو ریخت. اگر ایران یک کشوری باشد که متحد غرب و آمریکا باشد، آمریکا شاید به این بازی ها خیلی نیازی نداشته باشد و حتی مداخله آمریکا در افغانستان در مقابل شوروی یکی از دلایلیش این بود که شوروی در آنجا پیشروی کرده و در واقع افغانستان بیطرف را به افغانستان تحت نفوذ خود تبدیل کرده بود و آمریکا این را در آن معادلات جنگ سرد بر نمی تابید. ولی طرف دیگر قضیه این بود که در ایران هم زمانی که رژیم شاه بی ثبات شد و بعد فرو ریخت، آمریکا اصلاً نمی توانست افغانستان را به حال خود رها کند. و بنا بر این نیرویشان را گذاشتند و دقیقاً از اسلام استفاده کردند تا در آن منطقه آن دیسکوس و گفتمانی که در انقلاب ایران استفاده شده بود را علیه انقلاب ایران استفاده بکنند و یک نوع اسلامی را بوجود بیاورند که تجسمش همان ضیاء الحق، بعد طالبان و بعد همین مجاهدین افغان بود. البته جمهوری اسلامی هم سعی میکرد که در آنجا نفوذ خودش را داشته باشد. در دوره خمینی جمهوری اسلامی و آمریکا با آنکه متحد هم باشند در مقابل شوروی عملاً همسو بودند. بعداً که معادلات بهم خورد جمهوری اسلامی می دید که افغانستان را میخوانند حلقه ای برای تنگ تر کردن محاصره علیه ایران بکار بگیرند.

مسئله ای دیگری که هست عبارت از این است که ایران یک کشور استثنائی در یک منطقه استراتژیک است. اولاً که خود ایران یکی از بزرگترین ذخایر نفت و گاز دنیا را دارد. این خیلی مسئله مهمی است. در واقع ارزیابی ها این است که ایران دومین ذخایر نفت و گاز طبیعی جهان را دارد. و علاوه بر اینها ایران تنها کشوری است که متصل کنند منابع عظیم انرژی فسیلی (نفت و گاز) خلیج فارس و آسیای میانه و خزر است. و همانطور هم که شما میگویند مطمئن ترین، آرام ترین و با ثبات ترین راه برای انتقال منابع انرژی دریای خزر و آسیای میانه به اقیانوس هند است. منتها مسئله ای که وجود دارد این است که آمریکا از خود ایران، از خود جمهوری اسلامی وحشت دارد. و جمهوری اسلامی تا زمانی که وجود دارد میل به این دارد که با روسیه - قبلاً هم از معادله شوروی استفاده میکرد - در مقابل آمریکا یکنوعی ائتلاف تشکیل بدهد. با ظهور چین و همچنین شکل گیری ائتلاف چین و روسیه که یواش یواش محکم تر میشود و این خودش را در پیمان همکاری شانگهای نشان میدهد، و این باعث میشود که جمهوری اسلامی به مدار سازمان همکاری شانگهای نزدیکتر بشود. این محسوس است و ما می بینیم.

یکی از سیاست های آمریکا حتی در مسئله افغانستان و پاکستان که شما اشاره کردید، دور زدن ایران و روسیه است. چون راه و کریدور جنوبی برای انتقال نفت و گاز به اروپا و اقیانوس هند را میخوانند باز بکنند و کنترل روسیه بر منابع آسیای میانه را که لااقل عملاً بصورت انحصاری در آمده میخوانند در هم بشکنند. و در این میان نقش آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان خیلی مهم است. منتها اینکه اوضاع چطور بشود خیلی چیزها بستگی دارد به اینکه در ایران، در افغانستان، در پاکستان و در ازبکستان که چهار کشور منطقه به اصطلاح حائل هستند و میتوانند جلو قدرت های آسیائی یعنی چین و روسیه را بگیرند، چه تحولاتی اتفاق می افتد. و از نظر آمریکائی ها این مناطق مناطقی هستند که قابل تکیه نیستند و بنا بر این میخوانند در اینجاها آرام سازی هائی صورت بدهند. و در این میان ایران نقش کلیدی دارد. این باعث میشود که در سطح بین المللی وضعیتی که برای آمریکا بوجود آمده (مخصوصاً مسئله عراق و شکست طرح آمریکا که اولاً میتوانست عراق را که به روایتی دومین و به روایت دیگر سومین ذخایر نفت دنیا را دارد کاملاً زیر کنترل مستقیم خودش در بیورد که عملاً هم درآورد ولی پیروزی شیعیان در آنجا باعث شد که ایران جمهوری اسلامی قدرتمند تر بشود و این شکست بزرگی برای آمریکا بود) و این معادلات را بهم زده است. همین الان توجه داشته باشید که

ترکیه که متحد آمریکا و یکی از اعضاء قدیمی ناتو است حالا برای اینکه در نفت عراق مشارکت داشته باشد آن اختلافاتش با کردها را مهار میکند، می بیند که داووداوغلی به اربیل رفت و با رهبران کردستان عراق ملاقات کرد و با اردوغان به بغداد رفت و توافق نامه ای را امضاء کردند که ترکیه با دات شل و اکزان موبیل در بهره برداری از میدان نفتی رومیله جنوبی که یکی از کلان ترین ذخایر نفت دنیا را دارد (بیش از 17 تریلیون بشکه نفت) شریک باشد. و البته برای انتقال انرژی به اروپا از آنجا استفاده بکنند. این باعث میشود که ترکیه چون شیعه ها مهم شده اند می بیند که می آید ایران و حتی از طرح انرژی هسته ای جمهوری اسلامی حمایت میکند و سیاست منطقه ای اش را تغییر میدهد. و این مسایل از یک نظر قضیه را برای آمریکا مشکل میکند. اینطوری نیست که اینها تماماً تحت نفوذ آمریکا باشند و این مسایل تحت فرمان آمریکا اتفاق می افتد. برای اولین بار در تاریخ سی - چهل سال اخیر، هم ارتش ترکیه و هم دولتهای ترکیه دارند از این مسایلی دفاع میکنند که عیناً سیاست ناتو نیست. می بیند که موضع ترکیه در قبال اسرائیل چطور است ...

رحیمی: ببخشید آقای شالگونی، با توجه به فرمایشات شما و با توجه باینکه ماخودمان را جز اپوزیسیون جمهوری اسلامی می دانیم می خواهیم از دید یک ایرانی که باید فکر منافع کشورش باشد، آیا ماحق داریم بعنوان اپوزیسیون در برابر مواضعی که جمهوری اسلامی در قبال سیاست جهانی که در رأس آن آمریکا قرار گرفته مقابله می کند به مخالفت با آن برخیزیم؟ یا اینکه در این مورد بخاطر منافع ایران باید یکنوع همراهی و همدلی داشته باشیم با آن؟

محمد رضا شالگونی: من فکر می کنم هیچ کدام شان. مسلم است که ما در مقابل جمهوری اسلامی هستیم و می خواهیم آنرا براندازیم و در عین حال توجه داریم که آمریکا در عین حال که می خواهد ایران در دست جمهوری اسلامی نباشد یا اینکه اگر هست یک جمهوری اسلامی نی باشد که بتواند با آن کنار بیاید؛ به هیچ وجه خواهان دموکراسی در ایران نیست. این خیلی مهم است. در کشوری که دموکراسی وجود داشته باشد آمریکا یا قدرت های غربی نمی توانند چیزی را به آن دیکته بکنند. این مسئله بسیار مهمی است. بعضی ها فکر می کنند که چون آنها در داخل خودشان دموکراسی دارند پس می خواهند دموکراسی را صادر بکنند. این یک اشتباه بزرگی است. (امیدوارم یک بار فرصتی باشد در این رادیو در این باره صحبت کنیم که دموکراسی های غربی در داخل خودشان چه رابطه ای دارد با آن سیاستهایی که در خارج اتخاذ می کنند. آیا عیناً سیاستهای دموکراتیک است یا اینکه نه، بعضی وقتها درست در مقابل آنهاست.) مثلاً پاکستان بی تردید یکی از متحدان آمریکا است. تردیدی نیست که پاکستان یک دولت اولاً غیر دموکراتیک و ثانیاً یک دولتی است که واقعاً تروریست می پروراند. منتها آیا تا بحال دیده اید که وزارت خارجه آمریکا پاکستان را در لیست دولت های تروریست قرار بدهد؟ می بیند که چقدر در خود همین پاکستان و افغانستان از آنها به یک نحوی حمایت و دفاع می کند. یا عربستان سعودی. همین الان در خیلی جاها نا آرمی هائی که در عراق بوجود آمده و انفجارهای اخیر تا حدود زیادی زیر سر عربستان سعودی هست که به نحوی با منافع آمریکا هم ناهمخوانی دارد. ولی عربستان سعودی هیچ وقت [از سوی آمریکا] در لیست کشورهای تروریست پرور قرار نخواهد گرفت. بنابراین سادگی است که ما یکی از این دو تا را برگزینیم.

ملت ایران، مردم ایران خودشان صاحب این کشور هستند. بنابراین در عین حال که می خواهند علیه جمهوری اسلامی مبارزه کنند، طبیعی است که از تناقضاتی که اینها دارند استفاده کنند بی آنکه خودشان را زیر نفوذ کسی ببرند. خوب معلوم است وقتی تناقضات وجود دارد از آنها باید استفاده کرد. ولی نه به آن صورت که خودمان را عمل و اکراهی آنها بکنیم یا اینکه مثلاً به آنها خوش بین باشیم. من فکر می کنم که یکی از چیزهایی که همین الان از این صحبت ها می شود نتیجه گرفت عبارت از این است که وجود جمهوری اسلامی برای مردم ایران بسیار پر ضرر و بسیار پر خرج است. فکرش را بکنید که همین منابع انرژی آسیای میانه آیا از ایران بگذرد بضرر ماست؟ مسلم است که نه. آیا ایران اگر منطقه ای انتقال منابع انرژی به اروپا و اقیانوس هند باشد، ما ضرر می کنیم؟ مسلم است که نه. اینجا ممکن است سیاست های ما [همسو] با سیاست های غرب باشد در مقابل روسیه یا چین. و در این صورت جمهوری اسلامی یک دولتی است که در واقع فرصت های بزرگی را می سوزاند. منتها این به این معنا نباید باشد که مثلاً ما بایستی با جمهوری اسلامی مخالفت بکنیم که چرا مثلاً در فلان مورد با آمریکا موافقت نمی کند. من

فکر می کنم که لازم نیست ما از جمهوری اسلامی حمایت بکنیم ولی لازم هم نیست که از غرب حمایت بکنیم. یعنی سیاست آزادی و دموکراسی در ایران تجسم اش یک سیاست خارجی هست که نه مال جمهوری اسلامی است و نه مال آمریکا نی هاست و ما با آنها قطعاً مقابله می کنیم. مسلم است که ما نه تنها از تروریسم و این سیاست صدور بنیاد گرایی اسلامی و غیره نمی توانیم دفاع بکنیم و باید با آن مقابله کنیم حتی با گفتگوی تمدن ها هم ما نمی توانیم موافقت کنیم. گفتگوی تمدن ها معنایش این است که شما بایستید آنجا حرف هایتان بزنید. تمدن های مختلف ارزش های مختلف دارند. مثلاً شما می گویند زنان و مردان باید برابر باشند ولی درست مدنی ما اینطور است که زنها باید مطیع باشند. نه؛ ما نمی خواهیم این تمدن خودمان را داشته باشیم. ما از یک نوع ارزش های جهانی دفاع می کنیم که قسمت اعظم آن مال غربی هاست و حتی علیرغم دولت های غربی بوجود آمده است. بعضی از آنها ممکن است از تمدن های دیگر باشند ولی حتی می گویم از گفتگوی تمدن ها نمی شود انتظار که اصلاح طلبان عنوان می کنند که فرهنگ ایرانی این طوری است که ما بایستی فلان چیز خودمان را خودمان داشته باشیم. تو مال خودت را داشته باش و با مال ما کاری نداشته باش. آنطور که همین الان در خیلی جاها گفته می شود. ما مسلماً از آن (گفتگوی تمدن ها) هم حتی نمی توانیم دفاع بکنیم. بنابراین در یک کلام بگویم ما سیاست خیلی روشن آزادی و دموکراسی در ایران، حاکمیت مردم در ایران، نه از سیاست آمریکا بایستی حمایت بکنند و نه از سیاست های جمهوری اسلامی؛ حتی آنجاهایی که ظاهراً نشان داده می شود که از منافع ملی ایران دفاع می کند. چون منافع ملی ایران تا زمانی که جمهوری اسلامی وجود دارد یعنی منافع جمهوری اسلامی. منافع ملی ما هر جا که واقعاً همسو بشود زیر خواهد رفت. اصلاً حالا می بینید که در نتیجه وجود جمهوری اسلامی همانطور که موجودیت کشورمان زیر می رود حتی می بینید حاکمیت مردم که سهل است، اصلاً نفس کشیدن مردم ما هم به مخاطره افتاده است و به یک کشور اشغال شده ای می مانیم که در واقع حکومت شهروندان کشور را خارجی تلقی می کند. این اعدام ها، این تجاوزها این کشتارها این باصطلاح ولخرجی ها معنایش چه است؟ اینکه کشوری را به خاک سیاه می نشانند این است که از یک نظر ما یک کشور اشغال شده هستیم. یک دولتی بر ما حاکم هست که به هیچ وجه آنچه که مردم ایران می خواهند و واقعاً منافعشان ایجاب می کند که آن را دنبال بکنند، دنبال نمی کند. مسئله اصلی جمهوری اسلامی این است که خودش را بر فراز قدرت نگه دارد. آنطوری که خمینی می گفت: واجب شرعی است حفظ حکومت اسلامی و بخاطر آن باید هر کاری کرد و حتی نماز و روزه را می شود تعطیل کرد. بنابراین ما نباید آن سیاست را داشته باشیم. من فکر می کنم خط بسیار روشن، جاده ی بسیار عریض و شناخته شده ای است سیاست خارجی و سیاست داخلی. مسلم است که سیاست خارجی و سیاست داخلی دموکراسی و آزادی در ایران راه خیلی شناخته شده و روشنی است و آن در مخالفت و ضدیت قطعی با جمهوری اسلامی و البته در مقابله با تعرض ها و زورگونی های غرب هم هست؛ آنجایی که تعرض بکنند. ما ضد غرب یا ضد شرق نیستیم. آنهایی که می گفتند "نه شرقی نه غربی" ما می توانیم بگویم هم شرقی هم غربی. ما با همه دوستی داریم با همه می خواهیم دوستی داشته باشیم. چرا مثلاً با کشور بزرگی مثل آمریکا ایرانی ها بایستی قطع رابطه بکنند یا مثلاً دشمنی داشته باشند؟ آمریکا بزرگترین و از یک نظر روشن ترین کشور دنیاست و دلیلی ندارد که مردم ایران با مردم آمریکا یا همین نظام آمریکا هر روز بایند مقابله کنند. اصلاً چنین چیزی [درست] نیست.

رحیمی: آقای شالگونی بسیاری از موافقین نظام جمهوری اسلامی یکی از سلاح هائی که همیشه بکار می برند همین "ضد امپریالیست" بودن نظام جمهوری اسلامی ایران است و حالا با توجه به فرمایشات شما من اینطور برداشت می کنم که این ضد امپریالیست بودن نظام جمهوری اسلامی نه در جهت منافع مردم ما که در جهت حفظ منافع خود جمهوری اسلامی و بر سر قدرت ماندن است که بکار گرفته می شود؟

محمد رضا شالگونی: دقیقاً اینطور هست. بگذارید یک جمله بگویم. چرا ما باید ضد امپریالیست باشیم؟ امپریالیسم یعنی سلطه گری. به زبان آدمیزاد بگویم یعنی این که بخاطر اینکه یک قدرت خارجی بیاید بر کشور ما، بر منابع ما، بر جان و مال ما صاحب بشود یا ما را تحت کنترل قرار بدهد. به این خاطر ما مجبوریم ضد امپریالیسم باشیم، ضد امپراطوری، ضد قدرت های خارجی باشیم در صورتی که بخواهند بر ما سلطه پیدا بکنند. این یک چیز قطعی است. منتها به همین دلیل کسی که از خود ایران برخاسته و همین را می خواهد بکند، جان و مال را در معرض نابودی قرار میدهد، زور گونی می کند، منابع ما را نابود می کند، آیا نباید ضد آن بایستیم؟ ضد امپریالیست بودن حتماً لازمه اش این است که دموکراتیک باشید و حاکمیت مردم، منافع آنها را در نظر بگیرید. جمهوری اسلامی تجسم صریح نقض حاکمیت مردم است. بنابراین ضد امپریالیست خیلی خوب است ولی نه ضد امپریالیسمی که رژیم آوازه انداخته و آن را تبلیغ می کند. ما با آن مخالفیم و از روز اول هم آنهایی که اشتباه کردند باید مخالفت می کردند از روز اول، ما می باید دشمنی

می کردیم. آن ماجرای سفارت یادمان است که کمترین ضررش این است که مردم ایران - همه چیز را ول بکنید - حالا نزدیک ۱۰۰ میلیارد دلار (به دلار امروزی) از دست داده اند. در مورد این مسئله تحقیق شده و ۱۰۰ میلیارد دلار پول ما از دست رفت. این دیوانگی محض است. حالا خود مسئله سفارت باعث شد که ولایت فقیه را تثبیت بکنند و آن جنگ ایران و عراق، آن مصیبت عظیم بر سر ما آمد که میلیون ها نفر کشته و زخمی و معیوب در کشور ما به جا گذاشت. این دیوانگی محض است که آدم وقتی دموکراسی می خواهد ضد امپریالیسم به روایت جمهوری اسلامی باشد؛ حتماً باید علیه جمهوری اسلامی باشد. اگر ضد امپریالیسم به معنای دفاع از دموکراسی و حاکمیت مردم هست، درست با همان منطق حتماً باید علیه جمهوری اسلامی هم بود.

رحیمی: بسیار بسیار سیاسیگزارم آقای شالگونی از شرکتتان در برنامه ی این هفته و به امید گفتگو در هفته ی آینده.
محمد رضا شالگونی: تشکر می کنم از فرصتی که به من می دهید آقای رحیمی و خداحافظی می کنم از شما و شتونندگان عزیز رادیو سپهر

ابراز نگرانی چهار نهاد حقوق بشری نسبت به زمینه چینی برای اعدام و سرکوب گسترده مخالفان در ایران

سازمان حقوق بشر کردستان
فعالین ایرانی دفاع از حقوق بشر در اروپا و امریکای شمالی
کمیته دفاع از زندانیان سیاسی
کمیته گزارشگران حقوق بشر
اعدام، قتل عمد دولتی و نقض حقوق بشر رسمیت یافته در دامان قاتون است. این مجازات غیرانسانی حق حیات، بنیادیترین حق انسانی را نقض نموده و بر خشونت جمعی دامن می زند. خاصه آن که اعدام بواسطه خشونت ذاتی آن همواره در حاکمیت های تمامیت خواه و اقتدارگرا به ابزار سرکوب و ارعاب اجتماعی بدل گردیده است. بنابر "گزارش اعدام در ایران در سال ۱۳۸۸"، که در ۱۸ مهر ۱۳۸۸ به مناسبت روز جهانی مبارزه برای لغو حکم اعدام از سوی چهار نهاد حقوق بشر ایرانی منتشر شد، از ۳۳۹ نفر کل اعدام شدگان در سال مذکور تعداد ۱۰۴ نفر، یعنی حدود ۳۱ درصد، در ماههای آخر گزارش یعنی تیر و مرداد اعدام گردیده اند. همین طور از تعداد ۳۲ نفر زندانی سیاسی اعدام شده در این سال ۱۶ نفر آنها در طول دو ماه مذکور به طناب دار سپرده شده اند. در سه ماه شهریور، مهر و آبان سال جاری نیز تعداد ۲۱ نفر اعدام و برای حدود ۱۴ نفر زندانی سیاسی حکم اعدام صادر شده که حکم اعدام یکی از آنها به اجرا در آمده است.....

* پیوندها *

سردبیر نشریه: منصور نجفی
mansour.nadjifi@telia.com
 ایمیل روابط عمومی سازمان
public@rahekarqar.net
 تلفن روابط عمومی سازمان
 0049-69-50699530
 شماره فاکس سازمان
 ۳۳-۱-۴۳۴۵۵۸۰۴
 سایت راه کارگر
www.rahekarqar.net
 سایت خبری راه کارگر
<http://rahekarqar.wordpress.com/>
 سایت اتحاد چپ کارگری
www.etchadchap.org
 سایت رادیو صدای کارگران ایران
www.sedayekargaran.com
 نشر بیدار
www.nashrebidar.com
 نشریه انگلیسی ایران بولتن
www.iran-bulletin.org
 توجه: مقالاتی که با کد "دیدگاه" مشخص میشوند، الزاماً بیانگر مواضع سازمان نیستند.

سرکوب شدید فعالین دانشجویی، نشانه ترس رژیم از تکرار ۱۳ آبان در ۱۶ آذر است.

گفتار رادیو راه کارگر

هر چه به روز ۱۶ آذر نزدیک تر می شویم، سرکوب دانشجویان و فعالیت های دانشجویی شدیدتر، وحشیانه تر و دامنه دارتر می شود. این رویارویی میان رژیمی که همه ابزارهای سرکوب را به دقت و با سازماندهی به خدمت گرفته، با توده میلیونی دانشجویان کشور یک رویارویی آشکار و علنی، گسترده و سراسری است. سرکوب های شدید قبل از هر چیز نشان وحشت شدید رژیم از تکرار ۱۳ آبان در ۱۶ آذر به شکلی دیگر است، نکته مهم بعدی که در مورد ۱۶ آذر نباید از آن غفلت کرد اعتراضاتی است که هم اکنون در دانشگاهها به عنوان پیش درآمد این روز جریان دارد. در واقع در وضع حاضر هم ابعاد سرکوب و هم ابعاد اعتراضات دانشجویی واقعا گسترده است.

احضار نزدیک به ۱۰۰ دانشجوی دانشگاه آزاد اهواز، احضار بیش از ۵۰ دانشجوی دانشگاه آزاد نجف آباد به دلیل شرکت در اعتراضات مردمی، احضار دستکم ۱۰ دانشجو به کمیته انضباطی در دانشگاه خواجه نصیر، احضار گسترده دانشجویان دانشگاه گیلان به کمیته انضباطی، ادامه بازداشت دستکم ۸ دانشجوی زندانی دانشگاه شیراز، صدور حکم زندان و شلاق برای دانشجویان دانشگاه مازندران، اعلام اسامی بیش از ۷۰ فعال دانشجویی در بند، تهدید خانواده های دانشجویان دانشگاه علوم پزشکی شیراز توسط حراست دانشگاهها، بازداشت استاد دانشگاه علم و صنعت، ایجاد کمیته های ویژه برای اخراج اساتید از دانشگاهها، و کلا احضار حدود ۲۰۰ دانشجو از دانشگاههای مختلف در ظرف چند روز اخیر رنوس بخشی از خبرهای مربوط به سرکوب اعتراضات دانشجویی است. همروند با این سرکوب ها و درست به موازات آن اعتراضات دانشجویی جریان دارد.

پنج روز تحصن دانشجویان واحد ماهشهر پلی تکنیک در اعتراض به ضرب و شتم یک دانشجو، طومار اعتراضی در دانشگاه علامه در اعتراض به موج احضارها، تحصن دانشجویان دانشگاه بین المللی قزوین در اعتراض به بازداشت دوستان دانشجوی خود، تحصن و اعتصاب غذای دانشجویان دانشگاه صنعتی شاهرود در اعتراض به مشکلات صنفی، تجمع در دانشگاه خواجه نصیر در اعتراض به بازداشت ۲ تن از دانشجویان که این تجمع توسط نیروهای لباس شخصی و اعضای بسیج به خشونت کشیده شد، اعتراض دانشجویان دانشگاه آزاد شهر کرد، تحصن دانشجویان دانشکده برق و کامپیوتر دانشگاه تهران با خواست آزادی دانشجویان زندانی، تجمع دانشجویان دانشگاه آزاد نجف آباد در اعتراض به تفکیک جنسیتی و نصب دوربین مدار بسته در محیط دانشگاه، تجمع در دانشگاه شیراز در اعتراض به حمله لباس شخصی ها به دانشجویان، تهدید به تحصن و اعتصاب در صورت اخراج اساتید دانشگاه از سوی فعالین دانشجویی، تجمع اعتراضی دانشجویان دانشگاه سهند تبریز، اعتصاب سراسری دانشجویان در دانشگاه شیراز، اعتراض دانشجویان دانشگاه تربیت معلم کرج به حضور صفار هرندی در دانشگاه پخش هایی از اعتراضات دانشجویی در کمتر از یک هفته اخیر است.

این وضع که با وجود سرکوب های شدید رژیم قادر نیست جلوی گسترش اعتراضات را بگیرد، نشانگر آن است که رژیم تا چه حد در سطح دانشگاهها منزوی است و ظرفیت اعتراض در جنبش دانشجویی بالاست. توامان شدن دستگیری و احضار و تهدید جمع وسیعی از فعالین شناخته شده دانشجویی با بیشتر شدن اعتراضات دانشجویی در عین حال به معنی آن است که استمرار اعتراضات تا حدودی از فعالین سرشناس دانشجویی فاصله گرفته است؛ امری که یک علامت مهم در حرکت جنبش دانشجویی به سمت توده ای و سراسری شدن است. گرچه کاملا روشن است که جنبش دانشجویی به آوانگاردیست ها و پیشروانش احتیاج دارد و نباید به رژیم اجازه داد که یک نسل کامل از این فعالین را به قصد به رکود کشاندن اعتراضات دانشجویی راهی زندان کند و یا با اخراج از دانشگاه و صدور حکم شلاق از حرکت باز دارد.

البته این یک واقعیت است که تلاش برای تداوم مبارزه و حفظ روند توده ای شدن حرکت های دانشجویی به فعالین دانشجویی و سازمانگران این درس را آموخته است که در شرایط ترس از جنبش توده ای، رژیم به هر اقدامی دست خواهد زد. در نتیجه تلفیق کار علنی و مخفی از ملزومات یک فعالیت سازمان یافته و ادامه دار است.

اکنون که دستگاه سرکوب، برای جلوگیری از سازماندهی موفق مراسم ۱۶ آذر به سیاست دستگیری گسترده و به زیر شکنجه بردن فعالین دانشجویی روی آورده است، تکیه بر عنصر توده ای بودن حرکت های دانشجویی و مشارکت هر چه بیشتر دانشجویان در حرکت های اعتراضی، می تواند ترس رژیم را خنثی کند. حضور توده دانشجویان یک دانشکده در حرکت های اعتراضی و هماهنگ سازی این حرکتها با اقدامات اعتراضی دیگر دانشگاهها، قدرت مقابله دانشجویان با پلیس سیاسی را صد چندان خواهد کرد. اما برای سازماندهی موفق چنین اقدامی، یعنی هم حفظ توده ای ماندن حرکت های دانشجویی و هم هم آهنگ کردن آن با دانشگاههای گوناگون، ضرورت شکلگیری هسته های مخفی دانشجویی که بر پایه های اعتمادهای شکل گرفته و آزمایش پس داده استوار باشد، بیش از پیش مطرح خواهد شد. بدون سازماندهی ضرور برای حفظ و تداوم و هماهنگی حرکتها نمی توان مقاومت موثری در برابر تهاجم سرکوبگرانه دستگاه ولایت سازمان داد.

هم زمان با تاکید بر ضرورت حفظ فعالین و شبکه های سازمان یافته، می بایست روی جلب حمایت اقشار گوناگون مردم نیز کارکرد و آنها را به کمک فراخواند. گسترش اخبار دستگیری ها، همراه شدن با خانواده های آنها و سازماندهی اعتراضات در مقابل زندانها و ادارات قضایی، امکانات رژیم برای سرکوب در سکوت را درهم خواهد شکست و جرات مقابله توده ای مردم در برابر دستگاه ولایت را افزایش خواهد داد. اکنون زمان آن فرا رسیده است که دانشجویان از هر طریق ممکن بر جلب حمایت مردمی بکوشند و زمینه های پیوند و همگرایی میان جنبش دانشجویی و دیگر جنبش های اقشار معترض را فراهم آورند. از این طریق می توان با سرکوب لجام گسیخته رژیم اسلامی مقابله کرد و امکان پیشروی را فراهم ساخت. روز جمعه ۶ آذر ۱۳۸۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۲۰۰۹

ادعای تازه رژیم: قرص در سالاد، علت مرگ پزشک کهریزک آینده

دادستان تهران با بیان این که طبق نظر پزشکی قانونی علت مرگ پزشک کهریزک مسمومیت دارویی بوده، اعلام کرد که تحقیقات درباره خودکشی یا قتل این پزشک همچنان ادامه دارد.

به گزارش خبرنگار حقوقی ایسنا، دکتر عباس جعفری دولت آبادی در حاشیه مراسم تودیع و معارفه سرپرست دادرسی ناحیه ۱۹ تهران درباره وضعیت پرونده مرگ پزشک کهریزک گفت: پزشکی قانونی در مورد مرگ پزشک کهریزک اظهار نظر کرده که مسمومیت دارویی علت مرگ وی بوده است و قرص هایی که در سالاد کنار این پزشک کشف شده با آنچه که پزشکی قانونی نظر داده مطابقت دارد.

ادستان تهران ادامه داد: تا این لحظه نشان می دهد که مرگ ناشی از مسمومیت دارویی بوده اما این که این اقدام ناشی از قتل یا خودکشی است، تحقیقاتش ادامه دارد.

جعفری دولت آبادی در ادامه افزود: کارگر رستورانی که غذا را برای پزشک کهریزک آورده بود شناسایی شده و بازپرسی از وی صورت گرفته است.

وی در تحقیقات گفته است که وقتی غذا را به اتاق آورده بود در اتاق قفل بود و دکتر آن را باز کرد بعد از تحویل آن را بست ما فکر می کردیم که چگونه این غذا وارد اتاق شده بنابراین تحقیقات بسیار مفصلی انجام دادیم.

دادستان تهران با تاکید بر این که این کارگر رستوران در بازداشت نیست، گفت: در حال حاضر تحقیقات از اولیای دم برای بررسی تلفن ها و ایمیل های پزشک کهریزک شروع شده اما آنچه در حال حاضر پزشکی قانونی در این خصوص اعلام کرده مرگ ناشی از مسمومیت دارویی بوده و تحقیقات در زمینه خودکشی یا قتل ادامه دارد.

جعفری دولت آبادی تاکید کرد: دادرسی در مورد این پرونده اطلاعات رسمی خواهد داد و تحقیقات با سرعت و دقت ادامه دارد. ۱۰ آذر ۱۳۸۸

اعتراض تشکل های کارگری به احضار و محاکمه کارگران

از نظر ما کارگران، مجرمان واقعی.. آن هایی هستند که با حذف یارانه های کالاهای اساسی مثل نان و آب و برق و تلفن و سوخت و تحمیل فشار مضاعف به مردم کارگر و مزد بگیر، این طبقه را بیش از پیش به بی حقوقی کامل و فقر مطلق و افلاس می کشانند نه کارگران و فعالینی همچون منصور اسالو و ابراهیم مددی و علی نجاتی و فریدون نیکو فرد و جلیل احمدی و قربان علی پور و محمدحیدری مهر و محمد اشرفی و بسیاری دیگر....

روشنگری: چند تشکل کارگری با انتشار بیانییه ای با عنوان "جنبش کارگری با تهدید و ارعاب از ادامه ی مبارزه باز نخواهد ماند" به موج پیگرد و احضار و محاکمه فعالین کارگری اعتراض کرده و خواستار شده اند تا "کارگران و انسان های آزادی خواه و عدالت طلب جامعه" "به هر شکل ممکن، صدای اعتراض خود را نسبت به اعمال شیوه های ضدکارگری و ضدانسانی صاحبان سرمایه بلند نموده و در دفاع از حقوق کارگران و پیگیری حقوق و مطالبات این طبقه از جمله اعتراض به احضار های مکرر کارگران و آزادی زندانیان سیاسی، از هیچ کوششی دریغ نورزند."

متن این بیانییه به شرح زیر است:

کارگران و مردم آزادخواه و مبارز!

حق گرامیداشت اول ماه مه، روز جهانی کارگر و برگزاری مراسم در این روز تاریخی و بین المللی کارگران، امروزه یکی از پایه ای ترین و ابتدایی ترین حقوق به رسمیت شناخته شده ی این طبقه، در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان می باشد.

کارگران در یک چنین روزی، در اقصی نقاط جهان و در مناطق مختلف عالم، به دور هم جمع می شوند تا ضمن تأکید بر حقوق انسانی و طبقاتی خویش و پافشاری بر خواست ها و مطالبات اقتصادی و سیاسی خود، متحد و یک پارچه پیگیر آن خواست ها و مطالبات شده، به دست آوردن و استیفای آن را وجهه همت خود قرار دهند.

کارگران به مثابه یک طبقه، طی بیش از یک قرن مبارزه و تلاش و جانفشانی های بسیار، برخی از این خواست ها و مطالبات، از جمله حق بزرگداشت روز جهانی کارگر و برگزاری مراسم در این روز را به سرمایه داری جهانی و حکومت های ضدکارگری آن ها تحمیل نموده و این حق را با اتکا به اتحاد و مبارزه ی مستمر و پیگیر خود به دست آورده است.

بر این اساس، تعدادی از کارگران و فعالین کارگری ایران نیز، به موجب فراخوانی که از جانب برخی از تشکل ها و فعالین جنبش مستقل کارگری، داده شده بود در اول ماه مه - ۱۱ اردیبهشت - سال جاری (سال ۸۸) در بعضی از شهرها و مناطق ایران از جمله در سمنان و در تهران و در پارک لاله، جمع شدند تا مراسم این روز را با طرح خواست ها و مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران و تأکید بر پیگیری آن ها برگزار کنند، که در همان آغاز کار با یورش وحشیانه و ضد کارگری عوامل سرمایه مواجه شده و از ادامه کار باز ماندند.

گماشتگان سرمایه تعدادی از کارگران و فعالین کارگری را مورد ضرب و جرح قرار دادند و حدود ۱۵۰ نفر از آنان را بازداشت و بیش از دو ماه، بدون رعایت حقوق اولیه و انسانی آنان در زندان نگاه داشتند که آخرین آن ها مهدی فرهی شانديز است که با گذشت بیش از ۶ ماه همچنان در زندان اوین، به اصطلاح بازداشت موقت بوده و در پلاکلیفی بسر می برد. در همان روز بیش از ۱۵ کارگر عضو تعاونی کارگران فلزکار مکانیک در محل جلسه ی خود دستگیر و روانه ی زندان شدند و آنان نیز اکنون احضار به دادگاه می شوند.

صاحبان و حامیان سرمایه در ایران، هنوز نپذیرفته اند که اول ماه مه، روز جهانی کارگر و روز اتحاد طبقاتی این طبقه است که کارگران می توانند با گردهم آیی در این روز، آن را گرامی بدارند و ضمن تأکید بر خواست ها و مطالبات موردنظر و طبقاتی خود بر استیفای حقوق حقه و انسانی خویش پای فشارند. کارگران باید با تلاش و مبارزه خود، از جمله این حق مسلم را نیز به عوامل و صاحبان سرمایه تحمیل کنند.

طرفه اینکه کارگران و فعالین کارگری دستگیر شده در اول ماه مه پس از دو ماه بازداشت و تحمل انواع بی حقوقی و فشار، بار دیگر از جانب حامیان و عوامل سرمایه احضار و برای بازجویی و محاکمه به محاکم قضائی فرا خوانده می شوند. گویی که چیزی هم به عوامل سرمایه و سرمایه داران بدهکار شده اند؟

سوال اساسی در اینجا این است که آیا شرکت در مراسم روز جهانی کارگر و برگزاری مراسم گرامی داشت این روز - که از جانب بسیاری از حکومت ها پذیرفته شده و همه ساله در بسیاری از کشورها و مناطق

جهان برگزار می شود - جرم بوده و مستوجب مجازات و تحمیل انواع بی حقوقی و فشار است؟ آیا طرح خواست ها و مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران، که در قطعنامه ی اول ماه مه امسال (سال ۸۸) بر روی آن ها تأکید شده است مثل برخورداری از حق اعتصاب و ایجاد تشکل های توده ای و مستقل کارگران، افزایش دستمزدها متناسب با حداقل های یک زندگی انسانی، برخورداری از مزایای تأمین اجتماعی و انواع بیمه های همگانی، پرداخت فوری حقوق های معوقه کارگران، برابری کامل میان مردان و زنان در همه ی شئون اجتماعی، از جمله کار و تولید، برخورداری از حقوق و آزادی های سیاسی و دموکراتیک مانند آزادی اندیشه و بیان، آزادی طبع و نشر، آزادی اجتماعات و راهپیمایی و تظاهرات، آزادی زندانیان سیاسی، به ویژه کارگران زندانی، دفاع از حقوق مهاجران و بسیاری دیگر جرم بوده و امنیت اجتماعی را برهم می زند؟ آیا طرح چنین خواست ها و مطالباتی جزء مصادیق نشر اکاذیب و برهم زنده ی امنیت ملی است؟ به راستی طرح چنین خواست ها و مطالباتی امنیت کدام طبقه را به خطر می اندازد و چه کسانی از آن متضرر می شوند؟ این حقوق و خواست ها اقدام علیه امنیت و آسایش چه طبقه ای است؟ صاحبان و حامیان سرمایه بدانند تا آنجا که به ما کارگران برمی گردد، طرح چنین خواست ها و مطالباتی نه تنها جرم نبوده بلکه در ردیف پایه ای ترین و ابتدایی ترین حقوق کارگران و مزدبگیرانی است که توسط عوامل سرمایه همه روزه و به دفعات مورد تعرض قرار می گیرد و هر بار بیش تر و شدید تر از پیش تضییع می شود. کارگران تنها در مقابل ظلم و بی عدالتی مفرط سرمایه داران و حامیان شان از حقوق خویش دفاع می کنند و به طرح خواست ها و مطالبات خویش و مبارزه برای به کرسی نشاندن آن ها همت می گمارند.

باور اکید و قاطع ما این است که مجرمان واقعی آن هایی هستند که با استثمار کارگران و تصاحب دسترنج میلیونها کارگر و زحمت کش آن ها را به معنای واقعی از هستی ساقط میکنند؛ با انواع ترسند ها، از جمله به بهانه ی خصوصی سازی کارخانه ها و موسسات دولتی را به ثمن بخش در اختیار می گیرند و با چوب حراج به اموال عمومی، سرمایه های اجتماعی و منافع عموم مردم را به خطر می اندازند.

آری از نظر ما کارگران، مجرمان واقعی و مروجان تشویش اذهان عمومی و برهم زندگان امنیت جامعه آن هایی هستند که با حذف یارانه های کالاهای اساسی مثل نان و آب و برق و تلفن و سوخت و تحمیل فشار مضاعف به مردم کارگر و مزد بگیر، در واقع این طبقه را بیش از پیش به بی حقوقی کامل و فقر مطلق و افلاس می کشانند و بالکل از هستی ساقط می کنند. نه کارگران و فعالینی همچون منصور اسالو و ابراهیم مددی و علی نجاتی و فریدون نیکو فرد و جلیل احمدی و قربان علی پور و محمدحیدری مهر و محمد اشرفی و بسیاری دیگر که به دلایل واهی تشویش اذهان عمومی و اقدام علیه امنیت ملی!!!! و خزعبلاتی از این نوع و در واقع به خاطر دفاع از حقوق کارگران و پیگیری مطالبات اقتصادی و سیاسی این طبقه از جمله ایجاد تشکل های مستقل کارگری، شرکت در مراسم روز جهانی کارگر و اعتراض به بی حقوقی کارگران و مردم به جان آمده به زندان می افتند و مجبور می شوند که مدت ها از وقت و زندگی خود را در زندان های متعدد سرمایه، تحت انواع فشار ها و تضييقات سپری کنند. آری این کارگران به این خاطر در زندان بسر می برند که از حقوق انسانی و طبقاتی خویش دفاع می کنند و سوجدجویی و استثمار بی حد و حصر کارگران، از جانب سرمایه داران را به چالش می کشند.

ما ضمن درخواست آزادی فوری و بدون قید و شرط همه ی زندانیان سیاسی، به ویژه کارگران زندانی و توقف کامل تهدید و ارعاب کارگران و فعالین این طبقه و احضارهای مکرر و پی در پی آنان، یک بار دیگر بر مطالبات قطعنامه ی اول ماه مه سال ۸۸، پافشاری نموده و ضمن دعوت از همه ی کارگران برای ایجاد تشکل های مستقل و توده ای کارگری به عنوان اساسی ترین راه دستیابی به مطالبات بر حق و طبقاتی تقاضا همه ی کارگران و انسان های آزادی خواه و عدالت طلب جامعه تقاضا داریم که به هر شکل ممکن، صدای اعتراض خود را نسبت به اعمال شیوه های ضدکارگری و ضدانسانی صاحبان سرمایه بلند نموده و در دفاع از حقوق کارگران و پیگیری حقوق و مطالبات این طبقه از جمله اعتراض به احضار های مکرر کارگران و آزادی زندانیان سیاسی، از هیچ کوششی دریغ نورزند.

اتحاد، تشکل، آگاهی و مبارزه رمز پیروزی ماست

- کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های مستقل کارگری
- کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگران
- هیات بازگشایی سندیکای کارگران نقاش و تزئینات ساختمان
- جمعی از فعالین کارگری
- کارگران فلزکار مکانیک ۳ آذر ۱۳۸۸

.....

گفتارهای رادیو راه کارگر

نگاهی به رویدادهای کارگری ایران

در هفته ای که گذشت

سرکوب فعالین کارگری، عدم پرداخت دستمزدها و اعتراض به خاطر حقوق معوقه، اخراج کارگران پیمانکار، اعتراض به خاطر کاهش سهمیه سوخت، محورهای اصلی رویدادهای کارگری را در هفته ای که گذشت تشکیل می دهند.

تجمع کارگران کارخانه خصوصی شده گوشت زیاران به خاطر عدم دریافت ۸ ماه حقوق، تجمع کارگران نساجی مازندران به دلیل عدم دریافت حقوق، تجمع اعتراضی رانندگان تاکسی در کیش به دنبال کاهش سهمیه سوخت خودروهایی که اخراج حدود ۳۰۰ نفر از کارگران پیمانکاری مجتمع سیمان تهران، ابراز نگرانی وکیل فعالین کارگری بازداشتی شرکت نیشکر هفت تپه، نسبت به اخراج این فعالین از کار به خاطر بازداشت آنها، رنوس خبرهای کارگری گزارش شده در هفته ای است که گذشت.

آنچه در این خبرها تکرار شده است، اعتراض به خاطر عدم دریافت حقوق معوقه است. مساله دستمزد و عدم پرداخت آن به کارگران، اکنون یکی از حلقهات مهم و اصلی اعتراضات کارگری را در واحدهای مختلف کارگری تشکیل می دهد. خصوصی سازی کارخانه ها و واگذاری آنها به مدیران بخش خصوصی که وابستگان به حکومت، یعنی پاسداران، بسیجی ها و عوامل امنیتی سهم و نقش عمده ای در آن دارند، زمینه ساز تشدید بحران در این واحدها می شود. گزارش های متعدد حاکی از آن است که این واحدها پس از خصوصی شدن، دست به اخراج وسیع کارگران می زنند، تولید را متوقف می کنند، ابزار تولید و ماشین آلات را می فروشند و کارگران را بدون پرداخت حقوق به حال خود رها می کنند. سرمایه ای که از طریق نابودی تولید و آواره کردن کارگران فراهم می آید به دلایلی و بخش ساختمان و برجک سازی و یا بخش واردات منتقل می شود. دومین حلقه از روند فروپاشی تولید به قاچاق مربوط است. بخش عمده قاچاق کالاها به صورت سیاه از طریق اسکله های خصوصی وابسته به نظامیان و پاسداران صورت می گیرد و اراده نظام ولایی و دستگاه دولتی هم خدمتگذار آن است. پیامد وفور کالاهای قاچاق در بازار، افت شدید قدرت رقابتی واحدهای تولیدی داخلی، رکود تولید، ناتوانی از پرداخت دستمزد کارگران، انباشت حقوق معوقه کارگران و در نتیجه اعتراض کارگران است.

پایه های اقتصادی و سیاسی اعتراض به عدم پرداخت دستمزد، به روشنی نشان می دهد که اولاً: این شکل از جنبش مطالباتی حداقل تا زمان تغییرات اساسی در حوزه اقتصاد و سیاست کشور ادامه خواهد داشت و بخش بسیار مهمی از جنبش مطالباتی کارگران را تشکیل می دهد؛ ثانیاً ریشه مشترک و عمومی شکل گیری مطالبه دریافت حقوق معوقه ثابت می کند که اعتراض به عدم پرداخت حقوق در سطح واحدهای منفرد تولیدی به خودی خود کافی نیست و شرط تاثیرگذاری بیشتر و اساسی تر حرکت های فراکارخانه ای، منطقه ای، محلی و سراسری است. تمرکز بر استمرار این شکل از جنبش مطالباتی کارگری، حلقه کلیدی در مبارزه فعالین کارگری برای فعالیت و تلاش در جهت گسترش و سراسری کردن آن است. جمعه ۶ آذر ۱۳۸۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۲۰۰۹

جنبش زنان ایران و مبارزه با خشونت

گفتار رادیو راه کارگر

روز ۲۵ نوامبر، از سال ۱۹۸۱ روز مبارزه در برابر خشونت علیه زنان نام گذاری شده است. مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۹۳ خشونت علیه زنان را "هر عمل خشونت آمیز بر مبنای جنسیتی که منجر به آسیب روحی، جسمی و جنسی بشود" تعریف کرده است. این خشونت شامل تهدید به خشونت هم می شود. چون چنین تهدیدی موجب محدودیت و محرومیت زنان از آزادی، در حوزه زندگی خصوصی و زندگی اجتماعی می شود. هم سازمان ملل و هم عفو بین الملل در رابطه با مبارزه برای پیش برد حقوق بشر، همه سازمان ها و حکومت ها را به مبارزه موثر جهانی در مقابله با خشونت علیه زنان از طریق برنامه های گوناگون فرا خوانده اند. ارتقای حقوق انسانی زنان، بالا بردن موقعیت اقتصادی آنان و در مبارزه با میلیتاریسم و نظامی گری که زنان در آن اولین قربانیان

تجاوز به عنوان غنیمت جنگی قرار گرفته اند، از جمله این برنامه هاست.

اما مبارزه در برابر خشونت علیه زنان چگونه امکان پذیر است؟ برای این مبارزه باید قبل از هر چیز خشونت علیه زنان را به عنوان یک جرم و جنایت و نقض حقوق دموکراتیک و انسانی زنان پذیرفت. ارتقاء موقعیت زنان در خانواده و جامعه در مبارزه با نابرابری های جنسی میان مردان و زنان در حوزه حقوق اجتماعی و اقتصادی و بالا بردن موقعیت و استقلال اقتصادی زنان و فراهم نمودن امکانات برای زنانی که مورد تجاوز قرار می گیرند، بخشی دیگر از الزامات مبارزه علیه خشونت در حق زنان است. روشن است که مبارزه با خشونت، جنایت و نظامی گری هم، در عین حال مبارزه با خشونت علیه زنان است، زیرا زنان اولین قربانیان این گونه وحشی گری ها هستند.

مبارزه علیه خشونت در حق زنان، قطعاً مبارزه ای است علیه رژیم جمهوری اسلامی و در جهت سرنگونی آن. و درست به همین دلیل نمی تواند تنها وظیفه زنان تلقی شود، بلکه بخشی از مبارزه عمومی علیه زورگویی و خشونت ورزی است. زیرا جامعه ای که نمی از آن اسیر خشونت ورزی دانمی باشد، آن نیمه دیگر را نیز به تباهی می کشد. رژیمی که زنان و دختران مردم را در درگیری های خیابانی به عنوان غنیمت جنگی سپاه اسلام به اسارت می گیرد و در زندان ها و شکنجه گاههایش توسط سربازان و سرداران اسلامی اش مورد تجاوز سازمان یافته قرار می دهد، تجسم عریان خشونت در حق زنان است.

رژیمی که اساس فکری و اعتقادی اش بر نابرابری و تبعیض و آپارتاید جنسی سیستماتیک قرار دارد، در هر دم و بازدمش منشا تولید خشونت علیه زنان است. مبارزه علیه اعمال خشونت در حق زنان البته تنها با کنار زدن جمهوری اسلامی پایان نمی گیرد، اما بدون عبور از نظام فعلی هم چشم اندازی برای کاهش اعمال خشونت علیه زنان، وجود ندارد. شاید از جمله درک همین واقعیت است که زنان را به نیروی پیشناز جنبش اعتراضی فعلی تبدیل کرده و حضور نیرومند آنها را در تظاهرات و اعتراضات خیابانی، موجب شده است. مقابله با اعمال خشونت لجام گسیخته در حق زنان کشور ما از اهداف مهم و همیشگی جنبش زنان و بخشی اساسی از فعالیت های تشکلی های مختلف زنان را در سطوح گوناگون تشکیل می دهد؛ مبارزه ای که آگاه سازی زنان، بویژه زنان لایه های تهیدست و فقیر نسبت به حقوق بنیادی آنها و توانمند سازی زنان از طریق تشویق آنها به فعالیت سازمان یافته، بویژه بر علیه شکل های تحمل ناپذیرتر اعمال خشونت، دو شکل اساسی و پایدار آن است. جمعه ۶ آذر ۱۳۸۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۲۰۰۹

سیاست ماجراجویانه هسته ای رژیم

عامل افزایش خطر تشدید تحریم اقتصادی مردم ایران

شورای حکام آژانس انرژی هسته ای، در قطعنامه جدید خود با انتقاد از پنهانکاری رژیم اسلامی در ایجاد تاسیسات هسته ای قم، خواستار توقف هر چه سریع تر ساخت و ساز این مرکز، اطلاع رسانی در باره اهداف و جزئیات آن و ارائه تضمین پیرامون نداشتن تاسیسات هسته ای ساخته شده و یا در دست ساخت دیگر شد.

دو نکته مهم در رابطه با این قطعنامه آن است که اولاً رژیم اسلامی پس از سه سال بار دیگر در این شورا صریحاً محکوم می شود و ثانیاً چین و روسیه همراه با سایر اعضای گروه پنج باضافه یک به این قطعنامه رای داده اند.

اهمیت نکته اول در این است که قطعنامه محکومیت در شورای حکام می تواند بار دیگر مساله اعمال تحریم های گسترده تر اقتصادی در مورد ایران را فعال سازد و اهمیت نکته دوم در این است که این بار روسیه و چین نیز به قطعنامه پیوسته اند و از این طریق برگ برنده ای که رژیم تاکنون از آنها برای توجیه ناکارایی تحریم ها، از جمله در سطح افکار عمومی، بهره برداری می کرد، از دستش خارج شده است.

پنهان کاری در مورد تاسیسات فردو در قم، عدم ارائه تضمین در مورد نبود تاسیسات هسته ای جدید و بازی وقت کشی رژیم اسلامی در زمینه طرح تهیه سوخت هسته ای در خارج از ایران و خودداری از ارائه پاسخ شفاف در این زمینه ها، بسترهایی بوده اند که قطعنامه محکومیت شورای حکام بر مبنای آنها شکل گرفته است.

به خشونت علیه زنان باید پایان داد!!!

آزاده ارفع

هر سال در ۲۵ نوامبر زنان جهان در مقابله با خشونت به شیوه های مختلف - نوشتن مقالات، سازمان دادن سخنرانی ها، دادن بیاتیه ها و راهپیمایی ها و... - واکنش نشان میدهند. زنان از زمانی که به حقوق خود آگاه شده اند دست از تلاش خستگی ناپذیر برای لغو قوانین ضد زن و تغییر فرهنگ جامعه دست برنداشته و این مبارزه همچنان ادامه دارد. تشکیل کانون ها، انجمن ها و خانه های حمایت از زنان خشونت دیده از جمله اقدامات عملی زنان در این مبارزه است. در اینجا به مشکلاتی که زنان آلمان برای مبارزه علیه خشونت دارند اشاره بی کوتاه مینمایم.

زنان آلمان از طریق ایجاد "انجمن مشاوره زنان و مرکز تلفن اضطراری زنان" و دهها انجمن های دیگر برای روشنگری در میان زنان و جامعه آلمان فعالیت مینمایند. یکی از مشکلات جدی انجمن های زنان برای کمک و حمایت از زنان خشونت دیده کمبود بودجه است. "انجمن سراسری کمک رسانی کارگری" (اوو) برای تامین مالی حدود ۲۶۰ خانه زنان تلاش میکند. بودجه اختصاص یافته کنونی طوری است که برای حمایت از زنان و کودکان آنان، از جمله زنان دانشجوی یا کم درآمد که در خانه خود مورد خشونت قرار گرفته اند موانعی جدی ایجاد می کند. به زنان خشونت دیده در ایالت های مختلف آلمان بطور یکسان برخورد نمیشود. در مجموع بودجه مربوطه نیازهای این مراکز را تامین نمیکند بویژه در برخی از ایالت های آلمان بودجه تعیین شده برای این امر نه تنها کافی نیست بلکه بسیار ناچیز است. امری که مشکلات عیدیه ای را برای کمک رسانی ایجاد مینماید.

بنا به گزارش انجمن سراسری کمک رسانی کارگری (اوو) سالانه بیش از ۴۰ هزار زن و بچه در جستجوی چنین حمایت هایی هستند. بیش از ۹۰ درصد این جویندگان کمک معمولاً کسانی هستند که آماده به کار محسوب شده و بنابراین در طی اقامت شان در خانه های امن باید از وضعیت مالی خود به اداره کار یا اداره تامین اجتماعی گزارش دهند تا در صورت اثبات به نیاز، به لحاظ مادی از طریق این ادارات مورد حمایت قرار گیرند. زنان کم درآمد معمولاً با مشکل قرض روبرو میشوند و این خود فشار مضاعفی است که بر این زنان ضربه خورده وارد میشود.

این فشارها و کمبودها در شرایطی صورت میگیرد که دولت چند ماه پیش حدود ۴۵۰ میلیارد یورو به بانک ها کمک مالی نموده و ذره ای از این کمک را به این مشکل جدی اجتماعی اختصاص نداده است. آن هم در شرایطی که طبق آمار رسمی سال ۲۰۰۴ یک زن از هر سه زن در آلمان به نوعی - از تجاوز جنسی گرفته تاکتک و سبلی و... - مورد خشونت قرار گرفته است. در حال حاضر بودجه فعلی این انجمن ها و مراکز کمک به زنان خشونت دیده از طریق موسسات خیریه جمع آوری کمک مالی تامین میشود.

این خشونت ها اما هزینه بسیار زیادی برای جامعه آلمان ببار می آورد. زنانی که مورد ضرب و شتم قرار میگیرند به مرور دچار بیماری های روحی و جسمی شده و بطور مرتب به دلیل بیماری مرخصی استعلاجی گرفته و یا بالاخره کار خود را از دست داده و بیکار شده و یا برای تامین زندگی خود به ادارات دولتی وابسته میشوند. هزینه ایی که از این بابت به دولت تحمیل میشود به مراتب بیشتر از هزینه ایی است که دولت می توانست برای پیش گیری این مشکل اجتماعی اختصاص دهد.

برای پیش گیری از خشونت علیه زنان در خانواده تشکیل مراکز مشاوره متعدد میتواند گامی در این جهت باشد. زمانی که آموزش کافی علیه خشونت وجود داشته، و با کوچکترین علائم بروز خشونت امکان استفاده از این مراکز مشاوره بدون هزینه ممکن باشد، مسلماً میتوان درصد خشونت را بطور چشم گیری پائین آورد. در حال حاضر ۱۵۰ مرکز مشاوره زنان و مراکز تلفن اضطراری در سراسر آلمان وجود دارد که با توجه به ابعاد خشونت در این کشور مطمئناً نمیتواند پاسخگو این معضل اجتماعی باشد.

"اتحادیه کارگران بخش آموزش و علوم" برای مقابله با این معضل اجتماعی خواهان سازمان دادن کیفی آموزش و ارتقا آگاهی عمومی شده است. زنان همجنس گرا و دگر جنس گرای برلین نیز برای مقابله با خشونت علیه زنان کارزاری را سازمان داده اند.

جهانی بودن اهمیت مبارزه برای پایان دادن به خشونت علیه زنان از آن جا روشن میشود که در جامعه آلمان که یکی از پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری معاصر است هنوز یک سوم زنان به این یا آن شکل قربانی خشونت جنسی میباشند. این حقیقت نشان میدهد که امر مبارزه علیه ستم جنسیتی در شکل خشونت، مبارزه ایی دائمی و تعطیل ناپذیر است.

در انتها لازم است که به یک نکته اشاره شود که مبارزه بی وقفه زنان در چند سال گذشته این نتیجه را داشته است که زنان بر عکس گذشته که تمایلی به ابراز علنی خشونت علیه خود را نداشتند بیشتر به این مراکز مراجعه کرده و تا حدودی به حقوق خود آشنا شده اند. و این نشانه گامی به جلو در این عرصه میباشد. ۲۸ نوامبر ۲۰۰۹

روشن است که در متن بقای نظام آپارتاید هسته ای موجود در جامعه باصطلاح بین المللی، اعمال فشار یک جانبه بر یک کشور در زمینه تاسیسات هسته ای، خواه بر مبنای هر ملاحظاتی سیاسی و استراتژیک که صورت پذیرفته باشد، نمی تواند عادلانه تلقی شود. اما ناعادلانه بودن آن ذره ای از نقش و مسوولیت فاجعه بار رژیم اسلامی در این زمینه کم نمی کند. درست در شرایطی که بیکاری و تورم بیداد می کند، تولید از رمق افتاده است، طرح شوک تروایی که معنایی جز دستبرد هدفمند به آخرین لقمه های نان مردم ندارد مراحل تدارک اجرایی خود را طی می کند، کشاندن مردم زجر دیده ایران به گرداب تحریم های گسترده تر اقتصادی دیگر جنایتی است که به هیچ وجه نمی توان از آن گذشت و بر آن چشم بست.

دختران و پسران جوان، مادران و پدران، فعالان و کنشگران اجتماعی و سیاسی، این روزها که رژیم شمشیر خود را از رو بسته است تا صدای اعتراض مردم را خفه کند، آشکارا می بینند که حاکمان چگونه مانند بیگانگان اشغالگر با آنان رفتار می کنند؛ می بینند که حاکمیت جز بقای خویش به قیمت اعدام و زندان و شکنجه و سرکوب و تصفیه، به هیچ چیزی اندیشه نمی کند. این رژیم نماینده مردم ایران نیست که بخواد و حق داشته باشد به نام تولید انرژی هسته ای، درد و رنج و محنت های بیشمار دیگری هم بر این مردم تحمیل کند.

سزای این مردم نیست که به خاطر وجود رژیم فاسد، عتیقه و قرون وسطایی؛ و سیاست های ماجراجویانه و رویاهای قدرت طلبانه اش، که هیچ ربطی به منافع واقعی اکثریت عظیم آنان ندارد، از سوی دولت ها و قدرت های بیگانه مجازات شوند. پیشرفت و توسعه اجتماعی، علمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی ایران تنها در یک نظام مردم سالار مبتنی بر خودحکومتی کارگران و زحمتکشان ممکن است. مردم ایران از قدرت های بیگانه نه انتظار حمایت دارند، نه فشار و محاصره اقتصادی را برمی تابند. این مردم رژیم فقهاتی و دولت امنیتی/ نظامی آن را عامل و مسبب سیه روزی خود می دانند و با استمرار حرکت های اعتراضی خود آن را به زیاله دان تاریخ خواهند انداخت. گذشت آن زمان که نظامیان و امنیتی های قاچاقچی، شکنجه گریمتجاوز جنسی و دستگاه ولایی همدست آنها بتوانند با داغ کردن پرونده هسته ای در صفوف مردم ایران شکاف ایجاد کنند و از این طریق جنبش اعتراضی مردم را به بیراهه بکشند و خود در این میانه جان سالم بدر ببرند. این اگر نقشه آنهاست، همان بهتر که آن را پشت پخ بنویسند. نه فقط سرنوشت رای مردم که ضرب و شتم وحشیانه آنها توسط پاسداران و بسیجی ها در خیابان ها و میادین و خون های پاک به ناحق بر زمین ریخته ی فرزندانشان؛ سهراب ها و نداها جای هیچ تردیدی باقی نگذاشته است که قدرتمندی و تسلیح اتمی رژیم چنین وحشی و سرکوبگر، نه مایه غرور و عزت که اسباب مذلت و سرافکنگی است. داغ شدن پرونده هسته ای و احتمال تشدید تحریم های اقتصادی ایران، در نزد مردم تنها برگی دیگر بر پرونده قطور تبهکاری و ماجراجویی های بدفرجام این رژیم خواهد افزود. نه از یک سو که از هر سو این رژیم محکوم است.

۶ آذر ۱۳۸۸ برابر با ۲۷ نوامبر ۲۰۰۹

دعوت بیش از ۳ هزار دانشجوی دانشگاه تهران

از موسوی و کروبی برای حضور در مراسم

بزرگداشت روز دانشجو در دانشگاه تهران

خبرنامه امیرکبیر: با نزدیک شدن به روز ۱۶ آذر بیش از ۳۰۰۰ دانشجوی دانشگاه تهران علی رغم همه فشارهای نهادهای نامشروع قدرت و فضای امنیتی حاکم بر دانشگاه طوماری تهیه و در آن از دو رهبر اصلی جنبش سبز دعوت کرده اند تا در روز ۱۶ آذر با حضور در مقابل دانشکده فنی دانشگاه تهران، یادگاه آن ۳ آذر در خون افتاده به گلوله کودتاچیان سال ۳۲، با حمایت از دانشجویان و جنبش ریشه دار دانشجویی و با توجه به پیوند اعتراضات به نتایج انتخابات با روز دانشجوی سال ۸۸ بر مواضع پیشین خود صحنه گذارند و بار دیگر ایستادگی و اعتراض خود را در برابر استبداد اعلام نمایند.

شیوع آنفولانزای خوکی در ایران، قتل عام خاموش مردم

تهمینہ بقایی

* آنفولانزای خوکی می تواند ظرف دو سال آینده جان ۲ درصد جمعیت ایران، معادل ۴۲۰ هزار نفر را بگیرد؛ رقمی که به کل کشته شده گان ۸ سال جنگ با عراق نزدیک است.

آمار و اخبار منتشره، از شیوع گسترده آنفولانزای خوکی در ایران حکایت دارد. براساس گزارش وزارت بهداشت و آموزش پزشکی، ۲۲ بیمار دیگر بر اثر ابتلا به آنفولانزا جان خود را از دست داده و تعداد مرگ و میر ناشی از این بیماری به بالای صد نفر رسیده است. شمار مبتلایان ۳۱۲۸ نفر اعلام شده است. به گفته رییس کمیته آموزش مجلس در میان فوت شده گان آنفولانزا ۱۴ نفر دانش آموز و سه نفر دانشجو بوده اند. اطلاعات و اخبار موجود نشان می دهد که رشد آنفولانزای خوکی در مدارس و در میان دانش آموزان از جاهای دیگر بیشتر است. به اعتراف دست اندرکاران رژیم و به تاکید کارشناسان بهداشتی، تراکم جمعیت دانش آموزی در کلاس های درس مدارس، بزرگ ترین و بهترین محیط را برای رشد ویروس آنفولانزای خوکی فراهم می سازد. با این حال دولت برای مقابله با کسری بودجه آموزش و پرورش، کلاس های درس را در خیلی از مدارس جنوب تهران حذف کرده و تعداد دانش آموزان هر کلاس بخصوص در مدارس جنوب تهران را افزایش داده است. در اثر این تغییرات تعداد دانش آموزان از ۲۰ تا ۳۰ نفر در هر کلاس به ۴۰ نفر رسیده است. مدارس، بخصوص مدارس جنوب شهر عملا به پایگاهی برای گسترش آنفولانزای خوکی تبدیل شده و کودکان طبقات فقیر و لایه های محروم جامعه بیشتر از هر بخش دیگر جامعه در معرض نابودی قرار گرفته اند. به عبارت دیگر حتی آنفولانزای خوکی هم از برکت سر رژیم در ایران به شیوه طبقاتی آدم می کشد و باید انتظار داشت که بخش عمده قربانیان آن را محرومان و زحمتکشان جامعه تشکیل دهند که امکانات مادی کمتری برای درمان و پیشگیری دارند.

در کنار فقر امکانات مادی برای درمان و پیشگیری، عامل دیگری که آنفولانزای خوکی را به بلای خانمانسوزی در ایران تبدیل می کند، فروپاشی بهداشت و درمان دولتی است. در اثر سیاست های رژیم، بیمه دولتی برای خدمات درمانی معنای جدی خود را از دست داده است. بیمه ها آنقدر ناچیز است که اگر کسی به یک بیماری ساده هم دچار شود، نمی تواند در بیمارستان دولتی درمان شود.

فقط کسانی که پول دارند قادرند از عهده مخارج درمان برآیند. در واقع بهداشت و درمان خصوصی است و فقط برای اقشار پولدار و طبقات مرفه معنی دارد. فقرا و محرومان جامعه، با یا بدون ابتلا به آنفولانزای خوکی محکوم به مرگ اند و در هر حال قدرت تامین حداقل درمان را ندارند. در حال حاضر یکی از مشکلات بخش درمان نبود پرستاران کافی در درمانگاهها و بیمارستان ها و کمبود پرستاران مجرب و کارآموده به خاطر پانین بودن سطح دستمزدهاست. دولت احمدی نژاد از ابتدای سال ۸۸ چیزی حدود ۱۳۰ هزار تومان کاهش حقوق را به پرستاران استخدامی جدید تحمیل کرد و در نتیجه بسیاری از فارغ التحصیلان پرستاری از پذیرش شرایط کار به علت دستمزد ناچیز خودداری کردند.

حاصل طبقاتی شدن بهداشت و درمان و حمله به سطح دستمزد پرستاران با وجود طاقت فرسا بودن شرایط کار آنها، افزایش مرگ و میر در میان طبقات فقیر و محروم جامعه است. احمدی نژاد که با وعده بهبود وضع مستضعفان به قدرت رسیده و زمانی خود را "جاروکش ملت" می نامید، اکنون با سیاست هایش همین مردم را به شیوه خاموش قتل عام می کند.

آنفولانزای خوکی در حالی بی سروصدا از میان مردم قربانی می گیرد که به اعتراف اکبر رنجبرزاده عضو کمیسیون بهداشت مجلس این بیماری قابل کنترل نیست. براساس پیش بینی وی آنفولانزای خوکی ظرف دو سال ۳۰ درصد جامعه یعنی نزدیک به یک سوم کل جمعیت کشور را مبتلا خواهد کرد و امکانی هم برای مقابله با آن وجود ندارد.

رنجبرزاده تنها راهکار در برابر شیوع آنفولانزا را یکنواخت سازی فرایند توزیع انتشار این بیماری دانسته است تا ابتلا به آنفولانزا به تدریج صورت گیرد و نه به شیوه تهاجمی و یک باره.

در هر حال روشن است که ابتلای ۳۰ درصد جمعیت کشور یعنی حدود ۲۱ میلیون از هفتاد میلیون جمعیت کشور به آنفولانزای خوکی تلفات جانی سنگینی به همراه خواهد داشت. براساس برخی برآوردهای آماری

اگر از میان مجموع مبتلایان به آنفولانزای خوکی در دو سال آینده فقط ۲ درصد درمان نشوند، معنایش این است که ظرف دو سال ۴۲۰ هزار نفر جان خود را در اثر ابتلا به آنفولانزای خوکی از دست خواهند داد؛ رقمی که به کل کشته شده گان ۸ سال جنگ با عراق نزدیک است.

مقامات رژیم از این آمارها و پیش بینی ها اطلاع دارند، اما در عمل کار موثری برای مقابله با شیوع آنفولانزای خوکی صورت نمی دهند. مقامات رسمی وزارت بهداشت رژیم تاکید کرده اند که با شروع فصل زمستان این بیماری به مراتب رشد بیشتری خواهد داشت و خرید واکسن و واکسینه کردن مردم، بخصوص واکسیناسیون کودکان و افرادی که آسیب پذیری بیشتری در مقابل آنفولانزا دارند باید در دستور اولیه قرار بگیرد.

واکسن آنفولانزا ابتدا قرار بود در مهرماه خریداری شود، اما بودجه اش تامین نشد. از مهرماه تاکنون مسوولان رژیم دانم وعده تامین بودجه تهیه واکسن آنفولانزا را مطرح کرده اند و سرانجام نیز در آخرین برآورد اعلام کردند که واکنش ها تا ما اسفند به دست مردم برسد. به عبارت دیگر در ماه زمستان؛ زمانی که آنفولانزا با سردی هوا قربانی بیشتری می گیرد تازه وعده خرید واکسن کافی را مطرح کرده اند. جایی که جان مردم در میان است، بودجه نیست و تهیه آن دانما به تعویق می افتد، اما اگر برای تامین مالیه لشکرکشی علیه مردم در خیابان ها و درهم کوبیدن تظاهرات مسالمت آمیز مردم نیاز به بودجه باشد در ۲۴ ساعت آن را فراهم می کنند.

در حالی که سازمان بهداشت جهانی از آنفولانزای خوکی به عنوان یک پاندمی یاد کرده است که مقابله با آن و کاهش مرگ و میر ناشی از آن مستلزم برنامه ریزی و سرمایه گذاری بر پیشگیری است، در کشور ما آنفولانزا به سرعت در گسترش است و به اعتراف خود مقامات دولتی طرف دو سال یک سوم کل جمعیت را مبتلا می کند، ولی برنامه جامعی در حوزه پیشگیری و درمان برای مقابله با گسترش آن از سوی دولت مطرح نیست. یک مشت دزد و جنایتکار بر مسند قدرت نشسته اند که جز پر کردن کیسه پول شان و دروغ گفتن به مردم و وعده و وعید دادن کار دیگری صورت می دهند و هر اعتراضی را هم با دستگیری و شکنجه و سرکوب پاسخ می هند. در دنیای مدرن برای مهار و کنترل این بیماری بخصوص وجه پیشگیری آن، اطلاع رسانی از آمار واقعی مبتلایان، درصد مرگ و میر، مناطق و مراکز آلوده، قرنطینه، خطر جدی این آنفولانزا در اقشار در معرض خطر، مانند کودکان، زنان حامله، کسانی که از بیماری های تنفسی یا قلبی رنج می برند، یا در معرض ابتلا به این بیماری ها قرار دارند و خطر مرگ و میر آنها را بیشتر تهدید می کند، یک جریان دانمی و مورد توجه است. در رابطه با دادن آموزش های بهداشتی برای پیشگیری مثلا استفاده از صابون، مواد ضد عفونی کننده، در اختیار داشتن ماسک، یا تولید داروهای ضد ویروس مثل تامی فلو یا تهیه واکسن و واکسینه کردن مردم در مراحل مختلف، جزو اولیه ترین برنامه های در دستور است. اما در جمهوری اسلامی که موجودیتش بر ریاکاری و دروغ به مردم و ساتسور و خفقان بنا شده است، از زمان بروز اولین نشانه های شیوع آنفولانزای خوکی، دست اندرکاران از وزارت بهداشت گرفته تا آموزش و پرورش، تلاش کردند که ابعاد واقعی این بیماری و آمار مربوط به مبتلایان و گسترش این بیماری را از مردم پنهان کرده و در عوض خود را مسلط و سوار بر مشکل نشان دهند.

.....

بخشنامه دولت کودتا برای قطع کامل اینترنت و خطوط تلفن همراه

در ۱۶ آذر

وزارت مخابرات دولت کودتایی احمدی نژاد با ارسال بخشنامه ای به مراکز استانی شرکت های مخابرات در سراسر کشور دستور به قطع کامل اینترنت و خطوط تلفن همراه در سراسر کشور در روزهای ۱۵ و ۱۶ آذر و در صورت ادامه اعتراضات در روزهای بعد از آن را داده است. یک منبع آگاه در مخابرات با فاش ساختن این مطلب افزود، این دستور مخابرات برای جلوگیری از انتشار اخبار و تصاویر برخورد های وحشیانه با دانشجویان و مردم است.

گفته میشود کودتاچیان قصد برخورد وحشیانه با دانشگاه های سراسر کشور در روز ۱۶ آذر دارند تا به زعم خودشان، با یک برخورد به شدت خشن به اعتراضات پایان دهند. کودتاچیان از اتصال اعتراضات ۱۶ آذر به محرم و صفر و در ادامه تا بهمن ماه به شدت نگرانند. گفتنی است از هم اکنون فعالان دانشجویی در دانشگاه های سراسر کشور در حال برنامه ریزی برای برگزاری تجمعات اعتراض آمیز در اعتراض به دولت کودتا در تمامی دانشگاه های دولتی، آزاد، پیام نور و غیر انتفاعی سراسر کشور میباشدند.

.....